

گفتگو با

امیر دریابان علی شمخانی

اشاره: استراتژی بازدارندگی، از اصلی‌ترین راهبردهای هر کشوری برای حفظ حراست از تمامیت ارضی و حاکمیتش است. کشورها در این چهار چوب به شکل سخت افزاری می‌کوشند از طریق افزایش توان نظامی تعامل مثبت با کشورهای دیگر و انعقاد پیمانهای امنیتی دوجانبه یا چند جانبه با کشورهای که منافع مشترک دارند و قیابیشان را از اندیشه هر گونه فزونخواهی باز دارند. وقوع هر جنگی گواه روشنی بر این مسئله است که استراتژی بازدارندگی کشوری که مورد هجوم قرار گرفته تا حدود زیادی از بین رفته است. این مسئله قابل تعمیم به جنگ ایران و عراق نیز می‌باشد. تجاوز عراق نشان داد توان بازدارندگی ایران در برابر عراق شکسته شده است تبیین این مسئله می‌تواند از جمله در سهای بزرگ جنگ هشت ساله باشد و از بروز چنین وضعیتی در آینده جلوگیری کند گفتگو با امیر دریابان شمخانی وزیر محترم دفاع در راستای این منظور انجام شده است.

امیر دریابان شمخانی از نخستین فرماندهان ارشد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی است و در آغاز جنگ ایشان فرمانده سپاه خوزستان بوده در طول دوره جنگ تحمیلی نیز همواره در عالیترین سطح تصمیم‌گیری حضور داشته است. با توجه به حضور در سپاه و ارتش، ایشان به عنوان حلقه رابط به دو نیروی نظامی عمده کشور، محسوب می‌شود. بی‌شک، تجربیات دریابان شمخانی از دوره جنگ تحمیلی و نقش کنونی ایشان به عنوان وزیر دفاع، می‌تواند در تبیین اوضاع نظامی سیاسی ایران و عراق در روزهای آغازین جنگ بسیار مفید باشد؛ از این رو، بخش دوم گفتگو، درباره مبحث بازدارندگی با ایشان انجام شده است. ضمن تشکر از امیر دریابان شمخانی به خاطر همکاری صمیمانه برای انجام این گفتگو، در اینجا بر خورد لازم می‌دانیم از همکاری صمیمانه و پشتکار مثال زدنی سردار غلامعلی رشید که انجام این گفتگو را هدایت کردند تشکر و قدردانی نماییم. ذیلاً متن تنظیم شده این گفتگو را برای آگاهی بیشتر خوانندگان محترم فصلنامه از چند و چون شرایط سیاسی و نظامی زمان آغاز جنگ می‌نماییم.



رشید: برای بهتر پرداختن به مسئله دفاع مقدس به این نتیجه رسیدیم که باید با نگاه متفاوتی مصاحبه‌های سنگینی درباره آغاز جنگ داشته باشیم و بدین منظور با دو نفر از مقامات ارتشی و سپاهی صحبت کنیم. حالا ما شما را جزء سپاه حساب کرده‌ایم؛ زیرا، هم سردار هستید و هم امیر. در واقع، شما را در دهه نخست انقلاب یک ارتشی نمی‌بینیم. به هر حال، ما با امیر حسنی سعدی به دلیل ارتشی بودن ایشان نشستیم داشتیم در این باره که چرا توانایی ایجاد بازدارندگی را نداشتیم؟ چرا نتوانستیم در مرز مقاومت کنیم و سر نقطه صفر مرزی ارتش عراق را شکست بدهیم؟ در پاسخ، ایشان نیز مانند مرحوم ظهیر نژاد از ارتش دفاع کرد. البته، هنوز هم معتقدم در دفاع کردن از ارتش ضعیف عمل می‌شود. برای

سردار رشید:

آقای شمخانی فرض کنید سال ۱۳۵۸ است، یک ماه از انقلاب گذشته و شما هم فرمانده سپاه خوزستان هستید، آیا شما فکر می کردید که جنگ اتفاق بیفتد؟ و با بودن بنی صدر در رأس سیستم سیاسی - نظامی کشور آیا فکر می کردید که بتوانیم بازدارندگی ایجاد کنیم؟ با فرض اینکه شما فکر می کردید جنگ اتفاق می افتد، آیا مایل بودید اقدامی انجام دهید تا جنگ واقع نشود؟

از بیات و موسیان تا فکه گشت بده و بین چه خبر است، عوارض زمین را شناسایی کن، دم مرز برو و پاسگاههای عراقی را زیر نظر بگیر، اخبار و اطلاعات را جمع آوری کن، با نقشه آشنا شو و...». هر هفته که می رفتیم، می گفتند در مرز التهاب است. بچه های ژاندارمری هم می گفتند اصلاً این عراقیها، عراقیهای قدیم نیستند. برای نمونه، تانک می آمد. به یاد دارم برای جلسه ای به استانداری آمدم. آن زمان، مدنی رفته و غرضی آمده بود، من اخبار جزایه و فکه را دادم و گفتم این اخبار را حتی چوپانها نیز به ما داده اند. فرمانده پایگاه چهارم شکاری ارتش هم نشسته بود که فکر می کنم باقری نام داشت. نمی دانم چه کسی این را یاد من داد، گفتم: «حالا نمی شود یک عکس هوایی بگیرد؟» یکدفعه این فرد به ما تعرض کرد و گفت: «مگر بچه شده ای؟ اولاً در مورد عکس هوایی فرمانده کل قوای مملکت باید تصمیم بگیرد، دوم آنکه، برای این کار هواپیما و دوربین عکاسی ویژه لازم است بعد هم عکس را باید به تهران ببرند و دو تا سه هفته، حتی یک ماه تفسیر کنند، شما فکر کرده اید، تنها کار با یک دوربین عکاسی انجام می شود؟». بدین ترتیب، همه از انجام این پیشنهاد منصرف شدند.

شمخانی: البته، مکانیسم اداری عکس هوایی همین بود. رشید: بله، اما خبیلمی سنگینش کرد، طوری که اصلاً همه منصرف شدند و گفتند این پیشنهاد را کنار بگذاریم. می خواهم بگویم همین طور آرام آرام، اخبار و اطلاعات به شما و همه ما می رسید، حالا من دو پرسش را مطرح می کنم، نخست اینکه آیا شما فکر می کردید که جنگ اتفاق بیفتد؟ پاسخ مثبت است، با این وضعی که بود، تمامی ما احتمال وقوع جنگ را می دادیم. بعید است که کسی بگوید این

نمونه وقتی می پرسیم چرا روزهای نخست جنگ، عراق پیشروی کرد؟ پس نیروهایتان کجا بودند؟ چرا لشکر ۲۱ در تهران، لشکر ۷۷ در مشهد، لشکر ۱۶ در قزوین، همدان و زنجان، لشکر ۸۸ در زاهدان و تیپ ۵۵ در شیراز بود؟ در واقع، آنها به پرسش ما پاسخی می دهند که کامل نیست. شما به دلیل ضعیف بودن نتوانستید ارتش عراق را سر نقطه صفر مرزی متوقف کنید، اما حالا، چرا ضعیف بودید؟ چرا نیرو و نیرویوریدید؟ آنها می گویند مادر گیر کردستان بودیم. آیا تمامی لشکرها در کردستان بودند؟ قرار شد این نوع پرسشها را ما سپاهیا از خودمان نیز بکنیم. آقای شمخانی فرض کنید سال ۱۳۵۸ است. حالا یک ماه از انقلاب گذشته، جناب عالی هم فرمانده سپاه خوزستان هستید و ده نفر آدم هم در خوزستان دارید. (جهان آرا و رشید و برادرانی که در شهرهای مختلف استان هستند). شما آن زمان هم که جلسه تشکیل می دادید، از ما دعوت می کردید و ما کمابیش، اخبار و اطلاعات مرزی را به آگاهی شما می رساندیم، من هم گزارشهایی را می نوشتم و به غلام کیانی، فرماندار شهرستان دزفول، می دادم تا به مدنی، استاندار، دهد؛ چون، من درست در فروردین ماه سال ۱۳۵۸ یعنی دو ماه پس از انقلاب به همراه رئوفی و با جیب به راه افتادم و از مهران تا چاباه را بازدید کردم. در حین حرکت، دیدیم بعضی از پاسگاهها مانند پاسگاه مرزی چم سری (واوی) خالی است و نیرو ندارد. این موضوع را به ژاندارمری ایلام گزارش دادیم. ژاندارمری هم گفت که نیرو ندارد. گفتیم: «ما آن را پر کنیم؟» گفتند: «پر کنید». سپس، مسئولیت پاسگاه چم سری را بر عهده گرفتیم پنجاه نفر سپاهی را در این پاسگاه گذاشتیم و به رئوفی حکم فرماندهی دادیم. به وی گفتم: «تو فقط حافظ این پاسگاه نیستی، مدام در این محدوده

دریابان شمشانی:

عراق روی مرز تحرک و تجمع داشت، پاسگاههای مرزی ما را می زد، در خطوط نفتی و راه آهن ما بمب گذاری می کرد، آدم ربایی انجام می داد و جریانهایی سیاسی را در مناطق عرب نشین راه اندازی کرده بود، در واقع دشمن اقداماتی انجام می داد تا ما را به نشان دادن واکنش وادار کند، تا بتواند بهانه لازم را برای حمله داشته باشد، اما ما هیچ اقدامی که به درگیری منجر شود انجام نمی دادیم و این عراق بود که جنگ را آغاز کرد

می کردید؟

شمخانی: این اصلاً در حیطه من نبود. من هیچ اقدام تحریک آمیزی که به جنگ منجر شود، انجام نمی دادم، اما آنها اقدام تحریک آمیزی که به تحریک ما منجر بشود، انجام می دادند. دشمن روی مرز تحرک و تجمع داشت، پاسگاههای ما را می زد، در خطوط نفتی ما بمب گذاری می کرد، در ریل راه آهن ما بمب گذاری می کرد، آدم ربایی انجام می داد، شبکه های اطلاعاتی اش فعال بود و جریانهایی سیاسی و اجتماعی را در استان و در مناطق عرب نشین راه اندازی کرده بود. در واقع، دشمن اقداماتی انجام می داد تا ما را به نشان دادن واکنش وادار و در نهایت بتواند از آن بل بگیرد، اما ما هیچ اقدامی نمی کردیم که به درگیری منجر بشود. در واقع، او آغاز کننده بود.

درو دیان: شما واقعاً نمی خواستید؟

شمخانی: نه، عراق آغاز کننده بود.

رشید: ما پشتیبانی ضعیف از گروههایی، مانند منظمه العمل^(۱) می کردیم و آنها کار مخفی و آرامی انجام می دادند، یعنی التهاب ایجاد نمی کردند، برای نمونه، می خواستند عضوگیری بکنند، پول یا حداکثر یک قبضه کلت به داخل عراق برسانند و آمادگی ایجاد بکنند، یعنی در دوره فعالیت مخفی به سر می بردند.

شمخانی: در هر حال، ما اقدامی نمی کردیم که دشمن را تحریک بکنیم، البته، تحلیل بنی صدر این بود که سر مرز اقدامات تحریک آمیز صورت می گیرد، همین حرفی که الان، در آژانس داریم، یعنی همواره، به نفع دشمن اظهار نظر می کرد و صحت رفتار خودی را زیر سؤال می برد.

رشید: می گفت در مرز اقدامات تحریک آمیز صورت

احتمال داده نمی شد.

درو دیان: نه، چرا می فرمایید جنگ؟ بگویید واقعاً اینها را چگونه می دیدید؟

رشید: حالا می خواهم پرسش بعدی را مطرح کنم. با این مشکلات متعددی که بود و در رأس سیستم سیاسی - نظامی کشور بنی صدر و این تیپ آدمها بودند، آیا فکر می کردید که بتوانیم باز دارندگی ایجاد کنیم؟ می توان گفت که پاسخ این پرسش نیز منفی است.

درو دیان: به نظر من بهتر است این دو پرسش مقدمه ای باشد تا اگر آقای شمشانی می خواهد نکته ای را بگوید، از آنها آغاز کند:

(۱) آیا ما فکر می کردیم که جنگ اتفاق می افتد؟

(۲) آیا فکر می کردیم می توانیم ایجاد باز دارندگی کنیم تا جنگ نشود؟

شمخانی: باز دارندگی بشود یا اینکه جنگ نشود؟ این دو با هم فرق می کند.

رشید: هر دو منظور است، حالا یک قدم جلوتر بیایم، گفتیم به نظر می رسید که جنگ اتفاق بیفتد، حالا که به فضای جنگ می رسیم، همین پرسشی که آقای درو دیان می گوید، مطرح می شود. خود شما در آن سن و سال به عنوان یک سپاهی و به عنوان فرمانده سپاه خوزستان پیش بینی و تصورتان چه بود؟ فکر می کردید اگر عراق به حرکت در آید، چه می شود؟ عراق حمله می کند تا چه کار بکند و ما باید چه کار بکنیم؟ البته، هر چه می توانستیم بکنیم، انجام دادیم، اما واقعاً باید چه می کردیم؟ اصلاً شما دوست داشتید که جنگ نشود؟ یعنی با فرض اینکه فکر می کردید جنگ می شود، آیا مایل بودید اقدامی انجام دهید که جنگ نشود یا اینکه از جنگ استقبال

(۱) از گروههای مبارز اسلامی در عراق که بر علیه صدام و رژیم بعث مبارزه می کرد

دریابان شمشانی:

هنگامی که عراق تصمیم به اقدام نظامی گرفت، در واقع بازدارندگی ما شکست خورده بود، تفسیر دشمن از وضع داخلی ما این بود که هم در نهادهای قدرت اختلاف وجود دارد، هم نیروی مجهز و آماده در اختیار نداریم و نیز بخشی از نیروهای مسلح ایران را نیز در خدمت کودتا می دید، با تحلیل دشمن، قدرت بازدارندگی ایران از بین رفته بود و ما به عنوان یک فرمانده محلی نمی توانستیم اقدامی کنیم که بازدارندگی را در پی داشته باشد

را نیز علیه ما انجام داد که برخی، مانند مدنی او را تحریک می کردند. مدنی طرحی داشت مبنی بر اینکه قهرمان ملی شود، راهش هم این بود که مخالف تراشی کند، مخالف تراشی خلق عرب خوزستان بود. صدام به اندازه یک دکمه ما را تحریک می کرد، اما مدنی از این تهدید کت و شلووار می ساخت. به خاطر اینکه خود را قهرمان ملی جلوه بدهد و تأثیر و انعکاس این امر در مردم، مبهم بود.

درودیان: واقعاً مدنی این هدف را داشت یا اینکه نظامی بود و چیزی درک می کرد؟

شمشانی: نه، او با این هدف کار می کرد. اگر نامزد ریاست جمهوری نمی شد، من این را نفی می کردم، اما چون نامزد شد، دلیلی برای نفی آن نمی بینم. اصلاً، شعار او «نجات ایران بود».

درودیان: در مورد نجات ایران و نجات خوزستان شعار می داد.

رشید: اصلاً، در مسئله کردستان تبلیغ شد و این شعار در حال جا افتادن بود که مدنی را به کردستان بیاورید، عین خوزستان مسئله را تمام می کند.

شمشانی: در حالی که اصلاً، در خوزستان آنچنان تهدید گسترده ای نبود. تهدید در خوزستان تشکیلاتی و قابل شناسایی و قابل تفکیک از مردم بود. ما هرگز، در خوزستان جریان مردمی نداشتیم، هیچ وقت هم پیدا نمی کنیم و من در این تردید ندارم. خلاصه هنگامی که دشمن تصمیم گرفت اقدام نظامی بکند، بازدارندگی ما شکست خورده بود، یعنی دشمن تفسیری از وضع داخلی ما داشت. هم در نهاد قدرتمان اختلاف بود، هم اینکه نیروی مسلح مجهز و آماده در اختیار نداشتیم. او قسمتی از نیروی مسلح را به عنوان جریانی در

می گیرد؟

شمشانی: بله، یعنی این اقدام را من انجام می دهم.

درودیان: آیا خودش به این نتیجه رسیده بود؟

شمشانی: نه، ارتشها به او گزارش و اطلاعات داده بودند. برای نمونه، در پاسگاهی، پنجاه نفر پاسدار مستقر شده بودند؛ زیرا، آن پاسگاه خالی شده بود. در ضمن، ما تحرکاتی در حین گشت داشتیم و با یکی دو نفر گشت می زدیم.

رشید: فکر کنم تحرکاتی هم حول و حوش پاسگاه سعیدیه چسبیده به هور داشتیم که بچه های بهبهانی بودند.

شمشانی: بله، ما این تحرک را داشتیم، اما این تحرکات در سرزمین خودی و برای شناسایی بود و هیچ اقدامی در حوزه عراق نمی کردیم، اما او این اقدامات را تحریک آمیز قلمداد می کرد. پس ما اقدامات تحریک آمیز نمی کردیم. این بازدارندگی که می گوئید، هر جنگی دو طرف دارد و وقتی دشمن تصمیم به حمله گرفت شما مجبور به جنگیدن هستید.

رشید: چه موقع تصمیم گرفت؟

شمشانی: همان روزی که حمله کرد، یعنی روزی که شورش علیه ما آغاز شد.

درودیان: کمی؟ یعنی همان زمان که خرمشهر بحرانی شد، احساس می کردید که پشت آن جنگ رخ خواهد داد؟

شمشانی: نه، ما احساس نمی کردیم. ما از جنگ تلقی درستی نداشتیم، خود صدام در خاطر آتش می گوید من به ایران پیام تبریک دادم، اما امام (ره) طور دیگری جوابم را داد. نگاه کنید! زمانی که محمدباقر صدر را شهید کرد...

درودیان: تابستان ۱۳۵۸ بود.

شمشانی: ایرانیهای مقیم عراق را اخراج و شیعیان را به هجرت از عراق وادار کرد، هم زمان اقدامات روانی و عملیاتی

در بابان شمخانی:

تحلیل بنی صدر این بود که توسط ما در مرز،

اقدامات تحریک آمیزی صورت می گیرد و

این اخبار و اطلاعات را از ارتش به او

می دادند، در صورتیکه تحرکاتی که ما

داشتیم در سرزمین خودی و برای شناسایی

بود و هیچ اقدامی در حوزه عراق

انجام نمی دادیم

خدمت کودتا می دید. در واقع، تحلیلی که دشمن از اوضاع داخلی ایران داشت، ما را از بازدارندگی انداخته بود، یعنی ما به عنوان یک فرمانده محلی نمی توانستیم کاری بکنیم که بازدارندگی را در پی داشته باشد، این از نظر نظامی بود.

رشید: نه ما، بلکه منظور سران نیروهای مسلح و به طور خاص، ارتش است؛ زیرا، سپاه را خاص تهدید خارجی درست نکردند، سپاه برای کشف کودتا، مقابله با محاربین و حفاظت تشکیل شد.

شمخانی: من آن زمان می گفتم، سپاه در هر میدانی که قرار می گیرد، آن میدان برایش کیسه بوکس می شود تا در میدان بالاتری قرار بگیرد. برای نمونه، در حوزه سرکوب جریانهای ضد انقلابی در استان، دریافتیم چگونه می توان با شورشیهای مسلحانه در کردستان، مقابله کرد و این موضوع کمک کرد تا در جنگ حضور پیدا کنیم. اتفاقاً، یادم هست که آن زمان، اینها را تحلیل می کردم و می گفتم که آموزش سپاه پادگانی نیست، بلکه آموزش میدانی است و در هر میدان، خود را برای میدان آتی آموزش می دهد.

رشید: من می گویم آن زمان، ما تصویری از ارتش و سیستم سیاسی - نظامی کشور داشتیم. آیا فکر می کردید این قدرت نظامی و سیاسی بتواند بازدارندگی ایجاد کند؟

شمخانی: یکبار بنی صدر در تهران جلسه ای درباره تهدید عراق گذاشت آن زمان آقای محسن رضایی و من هم به عنوان فرمانده سپاه خوزستان حضور داشتیم. در این جلسه، من عنوان کردم که شرایط تغییر یافته و عراق تقویت شده است.

درودیان: چه تاریخی بود؟

شمخانی: تاریخش یادم نیست.

درودیان: حدودش را بگویید!

شمخانی: پیش از جنگ بود.

درودیان: ۱۳۵۸ یا ۱۳۵۹؟

رشید: پس از کودتا بود یا پیش از آن؟

شمخانی: پس از کودتا.

درودیان: پس شما در آستانه جنگ بودید.

رشید: احتمالاً، مرداد ماه سال ۱۳۵۹ بود.

درودیان: بین تیر تا شهریور ماه بود.

شمخانی: پس از کودتا به آنجا آمدیم، بنی صدر در بالا و محسن هم این طرف نشسته بود، من طوری پشت میز قرار گرفته بودم که افرادی که این طرف بودند، دیده نمی شدند، و مدام محسن مرا کنار می کشید (خنده حاضرین)، بالاخره، آنجا شرایط را به بنی صدر توضیح دادیم و همان موقع بود که او گفت اقدامات تحریک آمیزی صورت می گیرد، یعنی در همان جلسه این را گفت، بعد من برایش توضیح دادم که جریان چیست، البته، به او اطلاعات غلط می دادند.

رشید: منظورش سپاهیهها بودند؟

شمخانی: بله، منظورش سپاهیهها بودند.

رشید: آیا می توان گفت که ارتش و ژاندارمری اطلاعات را به او می دادند؟

شمخانی: این دو سازمان سیستم اطلاعاتی داشتند. به هر حال، آن زمان، آمادگی رژیم عراق را برای حمله گزارش دادیم و او تقریباً پذیرفت که خبرهایی هست. به همین دلیل، وقتی به اهواز رفتیم، فردی به نام سرهنگ عطاریان^(۱) حدود یک هفته پیش از آغاز جنگ، از طرف ستاد مشترک ارتش به اهواز آمد (عطاریان) که بعد، فرمانده غرب کشور شد.

درودیان: او همان فرد توده ای بود که بعداً او را دستگیر کردند. منع اطلاعات او روستها بودند.

شمخانی: به هر حال، او به آنجا آمد و توضیح داد که عراق قصد حمله به ایران را دارد و طرحهایی با نام عقاب و... را مطرح کرد. به یاد دارم که به او گفتم: «شما به ما آر.پی.جی بدهید»، وی گفت: «آر.پی.جی نداریم». در حالی که آن زمان، ارتش خیلی آر.پی.جی داشت، در هر حال در آن جلسه، به ما ابزار ندادند؛ موضوعی که به نوشتن آن نامه تاریخی منجر شد که به داد ما برسید. در آن جلسه، به او خیلی اصرار کردیم که امکانات تسلیحاتی بگیریم و شهید بقایی را به عنوان نماینده خودمان در اتاق جنگ لشکر ۹۲ گذاشتیم. این جلسه در اتاق جنگ لشکر ۹۲ تشکیل شد. من و آقای غرضی استاندار خوزستان، و دیگر دوستان هم حضور داشتند. او در آنجا طرح داد و گفت عراق می خواهد این کار را بکند و فلشهای عملیاتی عراق را مشخص کرد. البته، ما آنها را درک

(۱) سرهنگ عطاریان به دلیل رابطه با حزب توده و جمع آوری اطلاعات دستگیر شد.

نمی‌کردیم، یعنی از آنجا که من نظامی نبودم، درک نمی‌کردم که او می‌خواهد چه بگوید، اما می‌دانستم که ما به تجهیزات نیاز داریم.

بنابراین در مورد بحث بازدارندگی، باید بگویم که از نظر نظامی، دشمن به این تحلیل رسیده بود و ضد انقلاب هم به او اطلاعات می‌داد که نخست، جمهوری اسلامی ایران آمادگی مقابله ندارد و دوم اینکه، عراق مأموریت داشت جبهه شرقی اعراب را حفاظت کند، یعنی حتی اگر از نظر قدرت نظامی نیز، بازدارنده بودیم، این عملیات و این جنگ را انجام می‌داد؛ زیرا، در بغداد احساس می‌کرد تهدیدهای ناشی از موج انقلاب اسلامی همه جا را فرو می‌شکند، و کشورهای منطقه و فرمانطقه، حمله او را به اشکال مختلف تأیید می‌کردند. به

سردار رشید:

با توجه به تصویری که

در آن زمان از ارتش و سیستم

سیاسی - نظامی کشور داشتیم،

آیا فکر می‌کردید این قدرت نظامی

و سیاسی بتواند بازدارندگی

ایجاد کند؟

درو دیان: آقای رشید! ایشان به نکته خیلی خوبی اشاره کرد که ما در بحثهای پیشین بدان توجه نداشتیم. اگر در بازدارندگی مسئله اساسی اعتبار بازدارندگی بر اساس نوع باور و قدرت است، ایشان می‌گوید عراق برداشتی از ما داشت که اصلاً ممکن نبود بتوانیم آن را تغییر بدهیم؛ بنابراین، معادله بازدارندگی، مطلقاً وجود نداشته و این نکته بسیار مهمی است.

شمخانی: عراق زمانی به این نقطه رسید که چاره‌اندیشی دیگری بکند، یعنی باج را به حداقل ممکن برساند که در خوزستان گیر کرد.

درو دیان: نه، روی آغاز جنگ نرویم.

شمخانی: بناست پیش از جنگ را بگوییم؟

رشید: شما حدو، از چه تاریخی احساس کردید که احتمال وقوع جنگ وجود دارد؟

شمخانی: از زمانی که نخستین خمسه خمسه^(۱) در خرمشهر پایین آمد.

درو دیان: ببینید آقای رشید! اینها با آغاز جنگ، جنگ را ادراک کردند. حالا، باورهای عراق یک ضلعش بود، اما باورها و فهمی هم که خودمان از جنگ داشتیم، بازدارندگی را برای ما امکان پذیر نمی‌کرد، کسی که جنگ را با جنگ بفهمد، دیگر برایش امکان پذیر نیست که پیش از جنگ بازدارندگی ایجاد کند.

شمخانی: البته، ما بسیج مستضعفان هم داشتیم، اما عراقیها خیال می‌کردند که این نیرو آمادگی پیدانمی‌کند. اصلاً، بسیج مستضعفان در آن مقطعی که تشکیل شد، واقعاً، بازدارنده نبود.

درو دیان: ۱۳ آبان ماه سال ۱۳۵۸ بعد از تصرف سفارت امریکا بود.

همین دلیل، این الفاظ را به کار می‌گرفت. **رشید:** این الفاظ را از کجای آورد؟ الفاظی، مانند جبهه شرقی و ویرانی دروازه‌های شرق، الفاظ جالبی است. **شمخانی:** آن زمان، این الفاظ را به کار می‌برد می‌گفت عراق مدافع جبهه شرقی اعراب است.

درو دیان: آن زمان، شما رادیو عراق را گوش می‌کردید؟ **شمخانی:** اصلاً من نخستین بار نام خودم را در رادیو عراق شنیدم می‌گفت! کسی به نام شمخانی هست که خلق عراق را سرکوب می‌کند. آن زمان، عراقیها علیه من کار روانی می‌کردند. یکبار هم رادیو نامم را خواند. در واقع، اوایل، عراق مرتب نام مرا در رادیو می‌خواند که شمخانی این کارها را انجام می‌دهد، این عرب نیست و فلان است، اما اصلاً، تأثیری در روحیه ما نمی‌گذاشت.

(۱) در ابتدای جنگ به یک نوع از گلوله‌های خمپاره، اصطلاحاً خمسه خمسه می‌گفتند.

دریابان شمخانی:

در مورد بحث بازدارندگی، عراق به این نتیجه رسیده بود که جمهوری اسلامی ایران آمادگی مقابله ندارد و این کشور مأموریت داشت جبهه شرقی اعراب را حفاظت کند، حتی اگر ما دارای قدرت نظامی بازدارنده هم بودیم این عملیات و این جنگ را انجام می داد؛ زیرا، در بغداد این احساس وجود داشت که تهدیدهای ناشی از موج انقلاب اسلامی همه جا را فرو می شکند

در مورد مردم عراق داشت که با گل از آنها استقبال می کنند، وی نیز چنین تصویری داشت، اما وقتی آمد و دید با گلوله از او استقبال می کنند، تحلیلش به هم خورد. او هرگز فکر نمی کرد در خرمشهر؛ در محلی که انتظار همراهی داشت، بیشترین مقاومت صورت بگیرد، این نکته درخور توجهی است! **رشید:** این نکته مهم و جمله ای تاریخی است که آقای شمخانی بیان می کند، من تا به حال، اصلاً، بدین نکته توجه نکرده بودم.

شمخانی: این تفکر هم از این ناشی بود که می دید یک هیئت قومی تشکیل شد و به تهران آمد که برای گرفتن حق اعراب مذاکره کند، چنین بحثهایی هم شکل گرفت.

رشید: بله، یکی از آنها هم شبیر بود.

شمخانی: او خیال می کرد این هیئت در دفاع از یک متجاوز، پشتوانه ای اجتماعی دارد، حال آنکه این بحث داخلی و محدود بود. به نظرم، این هم دو تا وجهه داشت که یک وجهه اش حق و وجهه دیگرش باطل بود. حقیقت کجا بود؟ ظلمی که مدنی به آنها می کرد. مدنی تحریک می کرد و آدم می کشت تا قهرمان شود، اما آنها به حساب نظام می گذاشتند و برای طرف مقابل سربازگیری می کرد. اما از یک طرف ناحق بود و سیاست ما این بود که آنها را از یکدیگر تفکیک کنیم، یعنی همزمان هم بگوییم خواست نظام این نیست که مدنی می کند و هم بگوییم شعار شما غلط است و ما با این شعار برخورد می کنیم. در حقیقت، این کاری بود که در نهایت، موفق شدیم آن را انجام بدهیم.

درو دیان: شما چطور این موضوع را می فهمیدید و مدیریت می کردید؟ خود این نکته ای است.

شمخانی: من با مدنی ارتباط نزدیک داشتم.

شمخانی: یعنی، بیشتر یک نمایش بود، دوم اینکه باید ببینیم در اختیار چه کسی بود؟ به یاد دارم وقتی بسیج مستضعفان شکل گرفت، مراکز آموزشی اش را نشان می دادند، یک سرهنگ داشت دختری را به شکل خیلی بدی آموزش می داد. اصلاً، بسیج نمی توانست در خدمت یک نیروی کلاسیک، مؤثر باشد؛ بدین ترتیب، این موضوع بازدارندگی ایجاد نمی کرد.

درو دیان: یعنی با نیروی شبه نظامی نمی توان بازدارندگی کلاسیک داشت؟

شمخانی: بله، با آن شکلی که داشت نمی توانست بازدارندگی ایجاد کند.

درو دیان: با آن اختلافاتی که آقای مجد، مسئول بسیج و سپاه داشتند این کار امکان پذیر نبود.

شمخانی: بله، مجد و سپاه هم اختلافاتی داشتند. نگاه کنید، وی اصلاً، روی این حساب نمی کرد که مقاومت مردمی شکل بگیرد که غیر از آن موارد رسمی و کلاسیک باشد و بعد همین مقاومت مردمی آن موارد رسمی را نیز در درون خودش هضم کند، اما این واقعه رخ داد. بعدها، این را در صحبتهایم خواهم گفت؛ بنابراین، صدام زمانی که احساس کرد، به طور قطع، پیروز است، یعنی معادله بازدارندگی شکست خورده است، جنگ را آغاز کرد. به دلیل اینکه در خرمشهر بیشتر از دیگر مناطق عرب نشین، نوعی همراهی توسط شبیر وجود داشت، در ضمن هیئتی نیز تشکیل شد.

درو دیان: خب، آن که تابستان شکست خورد، یعنی تابستان ۱۳۵۸ دیگر تمام شد.

شمخانی: بله، اما صدام خیال می کرد در دفاع از یک همسایه متجاوز زمینه ای مردمی وجود دارد؛ همین تفکری که امریکا

درودیان: چگونه؟

شمخانی: در جلسه شورای تأمین من با او ارتباط داشتم. افرادی را دستگیری می کرد و به حاکم شرع اعلام می کرد آنها را اعدام کن. برای نمونه، یک بار که خلخال پیش آمد، به او گفت این هفت نفر را اعدام کن. بعد خلخال رفت و شیخ علی تهرانی حاکم شرع خوزستان شد، بعد از انفجاری که در خرمشهر پیش آمد، یک بنا را با پسرش و پنج نفر دیگر گرفتند. مدنی گفت اینها را اعدام کن، اما شیخ علی تهرانی ساعت ۱:۰۰ بامداد با خود رو از اهواز خارج شد و به من زنگ زد و گفت: «شمخانی! من رفتم، من لاله را بلدم، ولی الا الله را بلد نیستم».

درودیان: نیمه شب؟!

شمخانی: بله، به دلیل اینکه او فرد دینداری بود از اهواز خارج

شمخانی: تازه برای اینکه ما رشد نکنیم، کمیته ای به نام کمیته استحضاطی تشکیل داد. ما کمیته پرستو بودیم و او کمیته استحضاطی را درست کرد و آن را به یک استوار ارتشی سپرد که با ما اصلاً، هماهنگ نبود.

رشید: احتمالاً، همین گردان تکاور نیروی دریایی ارتش بود که از خرمشهر و آبادان آن را به اهواز آورده بود.

شمخانی: بله، اما کمیته ای به نام کمیته استحضاطی درست کرد تا نقش ما را در استان کم و آنها را عمده کند، اما موفق نشد.

رشید: من سه ماه پیش، همین فرمانده گردان تکاور به نام صمدی را که در خرمشهر جنگیده بود و در بازار بزاز است، پیدا کردم و به او گفتم: «وقتی جنگ شد، شما کجا بودی؟»

گفت: «در اهواز بودم». گفتم: «چرا در اهواز بودی؟» گفت: «مدنی ما را احضار کرد، گردان ما در اهواز بود، سه گروهان



داشتیم و یک گروهان ارکان». و به هر حال، وقتی من به اهواز می آمدم، حول و حوش استانداری همین تفنگداران تکاور نیرو دریایی را می دیدیم. آقای شمخانی! این نیروها می آمدند و به نام مدنی روغن و شکر و برنج به عشایر می دادند، در غرب کرخه، یعنی در چنانه، عین خوش و دشت عباس این کارها را می کرد که بعد معلوم شد برای انتخابات است و در فکر انتخابات آینده است. من تعجب می کردم، نیروی تکاور برای چه برنج و روغن به عشایر می دهد؟

شمخانی: او می خواست از استان به یک ناجی ملی تبدیل بشود. این هم از تفکر نظامی اش ناشی می شد، خیال می کرد که ایران به این ناجی نیازمند است.

شد و حاضر نشد این کار را بکند. ما می دانستیم که مدنی دنبال این بود که بگوید من اینها را گرفتم و سرکوب کردم. در واقع، تمام این وقایع را خودش ایجاد می کرد تا قهرمان ملی بشود؛ بنابراین، صدام با چنین دیدگاهی حمله را آغاز کرد.

درودیان: آقای رشید! این گونه که آقای شمخانی توضیح می دهند، مسئله جنگ و مناقشه امنیت در خوزستان نیز سیاسی بود، یعنی تمامی تفسیرها، سیاسی است. چه مدنی هدف داشته باشد، چه ایشان از کار مدنی این را درک بکند، یعنی وقتی مسئله مادر خوزستان، به عنوان پیشانی جنگی مان در برابر عراق سیاسی است، از این منظر هم توانایی بازدارندگی را نداشتیم.

درو دیان: یعنی یک رضاخان جدید.

شمخانی: بله، اما نمی دانست خورشید امام (ره) آن قدر قوی است که این به اصطلاح، لامپهای ۶۰ وات هیچ تأثیری در جاناندازی یک چهره و شخصیت جدید ندارند، همان طور که رأی هم نیاورد.

رشید: او در نیمه سال ۱۳۵۸ به ملاقات امام (ره) رفت، بعد تیر بعضی از روزنامه ها نوشتند، مدنی: «امام (ره) به من گفته تو دست راست من هستی». معلوم نبود امام (ره) چه گفته بودند و چه برداشت شده بود!

شمخانی: خب، در تهران از او حمایت می کردند.

درو دیان: در تهران، هم شما مدنی را تخریب کردید.

شمخانی: بله دیگر، ما به تهران می آمدیم و...

درو دیان: مدنی در تهران نماد امنیت بود.

رشید: در قم، بیشتر مغازه ها عکسش را داشتند.

شمخانی: همسین طور بود، یعنی این موضوع داشت جا می افتاد. بعد ما آمدیم و گفتیم بحث امنیت در خوزستان اصلاً، آن بحثی نیست که او می گوید. وی ناامنی ایجاد می کند تا قهرمان امنیت بشود و بالاخره، توانستیم موفق بشویم. ما جمعیتی را از اهواز خدمت امام (ره) آوردیم و همه چیز را توضیح دادیم.

رشید: تقریباً بیست روز پیش از انتخابات اولین دوره ریاست جمهوری، کیانی از حرفهای خود مدنی اطلاعیه ای را آماده کرد، کیانی گفت: «در یک جمع محدود و خصوصی بودیم که من هم در آن جمع بودم. مدنی حرفهایی زد که من یقین کردم علیه امام و اسلام است. او گفته بود: «اگر من رئیس جمهور بشوم، این کارها را می کنم. هفت، هشت نفر از این دانشجویان را جلوی سر در دانشگاه اعدام می کنم و می گویم خفه شوید. بروید و به درستان برسید».

درو دیان: این از امنیت دانشگاه!

رشید: همچنین گفته بود: «به امام هم می گویم برو، در قم بنشین و به کارهای حوزه علمیه قم رسیدگی کن»، یعنی در حد یک واتیکان. خلاصه، ما اینها را تایپ کردیم و کیانی نزدیک بیست هزار نسخه را به قم برد و بین مردم و علما پخش کرد، آل اسحاق هم که پدرزنش بود، خیلی به آقای کیانی کمک کرد.

شمخانی: مدنی از لفظ برادر بسیار بدش می آمد، خب، این لفظ اول انقلاب رایج بود. من هم هر موقع نامه ای می نوشتم، او را مدنی خطاب می کردم. در ضمن، او از اینکه ما را تحصیل کرده خطاب بکنند، بسیار متنفر بود. برای نمونه، من می نوشتم مهندس علی شمخانی و امضا می کردم و او نامه را پاره می کرد، یعنی هر نامه ای که بود، پاره می کرد و می گفت:

محمد درو دیان:

آقای رشید: ایشان به نکته خیلی خوبی اشاره کرد که ما بدان توجه نداشتیم، اگر در

باز دارندگی مسئله اساسی، اعتبار

باز دارندگی بر اساس نوع باور و قدرت است،

ایشان می گوید عراق برداشتی از ما داشت

که اصلاً ممکن نبود بتوانیم آن را تغییر

بدهیم؛ بنابراین باز دارندگی مطلقاً وجود

نداشته و این نکته بسیار مهمی است

«باز هم نوشت! باز هم نوشت مهندس!» او مسئول دفتری به نام شیثان داشت که رفیق ما بود و اطلاعات و تحرکات مدنی را به ما گزارش می داد و می گفت که فرضاً، این نامه ات را پاره کرد، این کار را انجام داد و این تلفن را زد. در واقع، ما از کارهای او آگاه بودیم، یعنی می دانستیم که در حال چه کاری است. به هر حال، این طوری بود.

رشید: آقای درو دیان شما گفتید که موضوع در خوزستان هم سیاسی بوده است؟

درو دیان: بله، می خواهم همین را بگویم، آقای رشید!...

رشید: اینکه ما بیاییم و نتیجه دیگری بگیریم، زود نیست؟!

درو دیان: نه، عین داستان امروز، شما امروز، یک بحث باز دارندگی از نظر امنیت ملی و بحث معادلات قدرت را تعریف می کنید. این مواضع، ابزار و رفتارش جداگانه است. حالا اگر در این داستان همین موضوع تهدیدها یا موضوعاتی که در گیرش هستید، به دعوائی سیاسی تبدیل بشود که کسی بر اساس آن بخواهد به مقام ریاست جمهوری برسد و این مسئله شما بشود، دیگر نمی توانید به باز دارندگی بپردازید. من می گویم! شما این جمع بندی را می پذیرید یا نه؟ شما می گوید می توانستیم باز دارندگی کنیم یا نه؟ من می گویم بر اساس توضیحات ایشان، شما به دو دلیل نمی توانستید، یکی اینکه کسی که جنگ را با جنگ می فهمد، یعنی درکی از ماهیت جنگ ندارد، نمی تواند به باز دارندگی بپردازد؛ زیرا، کسی باز دارندگی را انجام می دهد که جنگ را درک کند. نکته دوم اینکه کسی که مسئله و دغدغه اصلی اش مسائل سیاسی و امنیتی در داخل است، نمی تواند روی موضوع و مسئله جنگ تمرکز کند.

رشید: خب، این به مدنی و اطرافیان او مربوط می شود، اما ما

سپاهیه‌ها که طور دیگری عمل می‌کردیم؟ مثل اینکه شما دارید ما را هم متهم می‌کنید. می‌گویید پس شما هم سیاسی نگاه می‌کردید!

درو دیان: شما و اینها همه یکی هستید، حالا من برعکس می‌گویم، شما که از مهران تا پایین آمدید، انصافاً، فکر می‌کردید که جنگ می‌شود؟ یعنی نگرانی شما جنگ بود؟
رشید: ما نگران بودیم و تهدید را احساس می‌کردیم، اما از آنجا که جنگ حادثه بسیار بزرگی بود و هرگز آن را لمس نکرده بودیم، نمی‌توانستیم فکر کنیم که جنگ می‌شود، اما می‌گفتیم حوادثی اتفاق خواهد افتاد. وقتی می‌رفتیم و حوادث مرز را می‌دیدیم، واقعاً، وحشت می‌کردیم.
درو دیان: ببینید! شما که نیروی انقلابی بودید، این گرفتاری

خوزستان مقابل او ایستاده‌ام، یعنی سپاه تهران هم برای کمک نمی‌آمد و به طور قطع، ما در چنین معادله‌ای بازنده بودیم.
رشید: فکر می‌کنم پنج، شش ماه طول کشید تا اینکه سپاه آمد.
درو دیان: می‌گفتند منطقه‌ای - محلی است.

رشید: محسن رضایی هم که آمد و من پیش او رفتم. گفت چه باید بکنیم؟ گفتم: «آقا محسن باید از سراسر کشور سالی پنج هزار نفر بسیج بکنید و به خوزستان بفرستید!»
درو دیان: یعنی سال ۱۳۶۰.

رشید: بله، تا ما بتوانیم کاری بکنیم، همان طور که آقای شمخانی می‌گوید آن زمان ما حداکثر با پانصد نفر می‌جنگیدیم.

درو دیان: خب، آقای رشید، پس الان، با این توضیحات و بحثهایی که با آقای حسنی سعدی و مباحثی که خودمان داشتیم، شما پذیرفتید که نمی‌توانستیم به بازدارندگی برسیم؟
رشید: بازدارندگی که منطقه‌ای نیست، بازدارندگی در سطح رهبران ایجاد می‌شود، نه در سطح منطقه‌ای جغرافیایی. در واقع، بازدارندگی ملی است.

شمخانی: بازدارندگی مسئله‌ای ملی است؛ بنابراین، ما کلاً نمی‌توانستیم به بازدارندگی برسیم؛ چون، موضوع ارتش به میان آمد بحث شد.

رشید: آقای شمخانی! ما تصویری نیز از ارتش (پس از پیروزی انقلاب و پس از کودتا) داشتیم. من پیش از انقلاب، دست کم، دو سال در ارتش زندگی کردم، آن زمان، تصویری که از ارتش داشتیم، به ما آرامش می‌داد.

شمخانی: بله، اما این تصور کاذب بود.

رشید: بله، می‌خواهم همین را بگویم، ما تصویری از ارتش داشتیم که کاذب بود. به یاد دارم هنگامی که سال ۱۳۴۸ حادثه

سردار رشید:

شما حدوداً از چه تاریخی

احساس کردید که مقوله‌ای به نام جنگ

و احتمالش وجود دارد؟

در یاربان شمخانی:

از زمانی که نخستین خمسه خمسه

در خرمشهر پایین آمد

را داشتید، ارتش هم فکر می‌کرد این قدر بزرگ و قدرتمند است که عراق اصلاً، جرئت نگاه کردن به ما را ندارد. به نظر من، امام (ره) هم تصور نمی‌کردند که جنگ بشود؛ زیرا، ایشان در جامعه شیعه عراق زندگی کرده بودند و احساس می‌کردند صدام در آنجا پایگاهی ندارد و جرئت نمی‌کند به انقلابی مردمی حمله کند و از طرفی هم، معادلات آمریکا و شوروی و پیروزی انقلاب را که می‌دیدند، احساس می‌کرد امکان ندارد که جنگ بشود.

شمخانی: به نظر من، آن روز، در تمام سطوح هیچ کس از جنگ ادراکی نداشت. البته، به یاد دارم دو سه ماه پس از جنگ، سپاه سمیناری گذاشت. من جایی نوشتم یا به صورت شفاهی گفتم که صدام با همه عراق و همه اعراب به ایران حمله کرده است، در حالی که من در خوزستان، تنها به کمک سپاه

محمد درودیان:

**آقای رشید؛ ما با آغاز جنگ، جنگ را ادراک کردیم؛
حالا باورهای عراق یک جنبه از این مسأله بود،
اما باورها و فهمی که خودمان از جنگ داشتیم،
بازدارندگی را برای ما امکان پذیر نمی کرد،
کسی که امکان بروز جنگ را با وقوع جنگ بفهمد
برایش امکان پذیر نیست
پیش از جنگ بازدارندگی ایجاد کند**

می کند، یعنی نمی دانستیم که قبضه توپ این قدر برد ندارد. می خواهم بگویم تصویری که ما از ارتش داشتیم، این بود! روزهای آغازین جنگ، واقعاً سطح اطلاعات ما پایین بود. البته، با آر.پی. جی، کمین و شیخون آشنا بودیم و مهم تر از همه اینکه شجاعت داشتیم و اصلاً نمی ترسیدیم.

دروودیان: یعنی اعتماد به نفس داشتیم.

رشید: بله، شهید داوود کریمی هم به نوعی همین را در مصاحبه پیش از شهادتش گفته بود: «ما آر.پی. جی. را می شناختیم و شلیک کرده بودیم، اما وقتی این همه تانک را می دیدیم، حیران مانده بودیم که با اینها چه بکنیم؟»

دروودیان: آقای رشید؛ پس شما این را می پذیرید که ما به دلیل این عواملی که اشاره شد، توانایی بازدارندگی را نداشتیم؟

رشید: بله، ولی اگر این اختلاف نظرها در مورد بسیج وجود نداشت و واقعاً بسیج درک می شد، مسئله فرق می کرد. در آن زمان، حتی خود ما هم بسیج را درک نمی کردیم.

دروودیان: من بگویم چرا درک نمی کردیم؟

رشید: این برای خود من جای سؤال بود که ما که ارتش و سپاه را داریم، بسیج را برای چه می خواهیم؟ همان طور که گفتم قوه درک پایین بود. اگر کسی درک عمیق داشت و بسیج را به سرعت سازماندهی می کرد، می توانستیم به بازدارندگی برسیم.

دروودیان: نمی شد، همین حرف را آقای شمخانی هم زد. اگر عراق، مانند امریکا هدف سیاسی داخلی داشت، می شد با نیروی شبه نظامی و مقاومت شهری به بازدارندگی برسیم، اما عراق این طور نبود.

شمخانی: خب، تحلیلش این نبود و پیام مقاومت را نمی گرفت، کما اینکه الان، امریکاییها پس از یک تجربه در

اروند پیش آمد، روزنامه ها با تیترهای درشت از زبان ارتش شاه نوشتند: «ما داخل اروند می رویم، عراق هم نمی تواند هیچ غلطی بکند». ناو ایران را نشان می دادند که پرچم ایران هم رویش بود. چند دستگاه تانک ام. ۶۰ را نیز نشان می دادند، وقتی ارتشیان را با آن کلاههای آهنی می دیدیم، می گفتیم تمام شد، ارتش عراق جا زد. ارتش پیش از انقلاب به ظاهر قدرتمند بود. این فضا هم در ذهن ما وجود داشت، یعنی وقتی احساس خطر می کردیم، می گفتیم اگر ارتش به حرکت در بیاید، می تواند مانع بشود، اما کی فهمیدیم که این طور نیست؟ شش ماه پس از جنگ، یعنی وقتی حملاتی به متجاوزان شد که ناکامی را در پی داشت، تازه فهمیدیم که این طور نیست.

شمخانی: آن زمان، اطلاعات نظامی ما بسیار کم بود. من یک مثال می زنم؛ روزهای نخست جنگ، ارتش در نورد سنگر گرفته بود...

دروودیان: ایستگاه نورد در جنوب غربی اهواز.

شمخانی: بله و دشمن تا دب هردان آمده بود. من، فرمانده سپاه خوزستان و محسن رضایی، مسئول اطلاعات سپاه، در حال عبور از آنجا بودیم که یک مرتبه، صدای گلوله توپ را شنیدیم، هر سه روی زمین خوابیدیم، شلیک توپخانه خودی بود. اطلاعاتمان این بود و استواری که آن قبضه را اداره می کرد، در حالی که نورد را می زد می گفت: «من دارم بصره را می زنم!». (خنده حاضرین).

دروودیان: از آنجا می گفت: «دارم بصره را می زنم!» یعنی احتمالاً، آنجا را می زده؟

رشید: پادگان حمید.

دروودیان: یعنی ده، بیست کیلومتر را می زده است.

شمخانی: نه او درست نمی گفت و ما نمی فهمیدیم که اشتباه

عراق باز هم می‌گویند ما پیام مقاومت را نگرفتیم.

درو دیان: بله، باز می‌گویند درست بر آورد نکردیم، تازه یک چیز دیگر هم هست، آقای شمخانی شما می‌گویید بسیج را درک نمی‌کردیم، می‌دانید چرا درک نمی‌کردیم؟ حالا از نظر نظامی دلیلش را گفتیم، اما من می‌گویم مسئله ما سیاسی بود. برای ما مفهوم بسیج در ذیل مفهوم حزب الله محو شده و حزب الله همان جبهه بندی سیاسی بود،

شمخانی: آن زمان، بسیج هنوز به این صورت نبود.

درو دیان: بله، با آغاز جنگ که امنیت ملی و موجودیت ما به خطر افتاد و مفهوم بسیج غلبه یافت، یعنی حزب الله در ذیل مفهوم بسیج قرار گرفت؛ زیرا، ماهیت پدیده‌ها تغییر کرد.

شمخانی: آن زمان نامش بسیج مجد بود.

رشید: دو بسیج بود، یک بسیج ضعیف در سپاه و یک بسیج هم به سرپرستی آقای مجد در وزارت کشور و دولت بود.

شمخانی: این نیروی بسیج را سنجقی به اهواز آورد.

رشید: سنجقی و عده دیگری می‌خواستند در سپاه، بسیج درست کنند. در آن زمان، در تشکیل بسیج دوگانگی بود؛ بنابراین، بسیج، نه شکل گرفت، نه سازماندهی شد.

درو دیان: آقای رشید؛ پس چگونه می‌توانیم برای امروز از این بحث نتیجه بگیریم؟

رشید: هرگز، کسی این تصور را که الان ما داریم، از بسیج نداشت. در واقع، این تصور نظامی و دفاعی نبود که وقتی بسیج با نیروی مسلح جفت شود، چقدر کارساز است.

شمخانی: این بعدها، کم‌کم شکل گرفت.

رشید: حالا پرسش این است زمانی که امام (ره) فرمان تشکیل بسیج را دادند، به چه نکته‌ای توجه کردند؟ مامی‌گویم ایشان با اندیشه بازدارندگی این نیرو را تشکیل دادند.

درو دیان: اصلاً، خود امام (ره) همسین لفظ را به کار بردند. ایشان ارتش بیست میلیونی را در برابر امریکا تشکیل دادند، نه عراق. بعد از ۱۳ آبان (ده، پانزده روز بعد)، هنگامی که امریکایی‌ها ناوهای خود را جابه‌جا کردند، امام (ره) در ۵ آذر ماه سال ۱۳۵۹ فرمان تشکیل بسیج را داد.

شمخانی: ایشان فهم استراتژیک داشتند.

رشید: مقاومت را می‌گویم.

درو دیان: نه، من تشکیل بسیج را می‌گویم.

شمخانی: شکل به کارگیری این بسیج در کوی و برزن است، اما این تجربه جنگ است که بسیج را در ظرف سپاه و تیپ و لشکر شکل می‌دهد.

درو دیان: البته، نکته‌ای که آقای رشید می‌گوید، این است: «آیا امام (ره) درک می‌کردند که این بسیج این قدر پتانسیل

در یابان شمخانی:

بسیج مستضعفان در آن مقطعی که شکل گرفت، اصلاً دارای قدرت بازدارندگی نبود و بسیج نمی‌توانست در خدمت

یک نیروی کلاسیک، قدرت بازدارنده مؤثری

به حساب آید

دارد؟». من می‌گویم درک می‌کردند؛ زیرا، امام (ره) با این مردم و بسیجشان انقلاب را به پیروزی رساندند؛ بنابراین، گفتند ما با چیزی که انقلاب کردیم می‌توانیم امریکا و عراق را به بازدارندگی برسانیم و در برابر تهدیدها و جنگ مقاومت کنیم.

رشید: این طور که آقای شمخانی می‌گوید گویا امام (ره) فکر بعد از حمله را می‌کردند.

شمخانی: نه ایشان خط مرزی را ترسیم نمی‌کردند، ایران در حال اشغال را تصور می‌کردند.

رشید: امام می‌گفتند ما چیزی درست می‌کنیم که دشمن نتواند ما را شکست بدهد، نه اینکه نتواند به ما حمله بکند.

درو دیان: این سیاست برای مقابله در برابر امریکا بود و در برابر امریکا بازدارندگی امام (ره) جواب می‌داد، اما در مورد عراق جواب نمی‌داد.

رشید: حالا این نکته‌ای است، می‌دانید آقای درو دیان چه می‌گوید؟ می‌دانیم که امریکا محاسبه گر است. بوش برای حمله به ایران حاضر است دو هزار نفر تلفات بدهد، نه بیشتر، اما صدام حاضر است دویست هزار تلفات هم بدهد. خودش هم یک چیزی به نام جیش الشعبی درست می‌کند. بسیج در مقابل یک ارتش جهان سومی که حاضر باشد تلفات زیاد را بپذیرد، نسبت به یک ابرقدرت، کمتر بازدارندگی ایجاد می‌کند، نه اینکه بازدارندگی ایجاد نمی‌کند، اثرش کمتر است، اما در مورد امریکا می‌تواند بازدارندگی مؤثری داشته باشد.

شمخانی: اگر کسی بخواهد عمق بقا را در کشوری ارزیابی کند، حتماً باید این پرسش را پاسخ بدهد که ظرفیت مقاومت شکل گرفته یک کشور چقدر است؟ این می‌تواند بازدارنده

برخوردهای روانی نیز علیه آن وجود داشت.
درویدیان: آیا در آن زمان، نوعی پیوستگی بین خلق عرب، مسائل کودتا و مسائل امریکا حس نمی کردید؟
شمخانی: خب، ما آدمهای اطلاعاتی بودیم. بله، ما اینها را می فهمیدیم، اصلاً، عامل اصلی شورش در کردستان، شعارهای انقلاب بود و ما اینها را به هم وصل می کردیم.

درویدیان: تفسیر امنیتی می کردید.
شمخانی: بله، تفسیر امنیتی می کردیم و اینها را می فهمیدیم، ضمن اینکه من در قبال افراد دارای درجه های بالا در ارتش، اصلاً احساس حقارت نمی کردم، علتش هم این بود که در جریان انقلاب بارها، از موضع قدرت با آنها برخورد کرده بودم.

رشید: در جریان کودتا، وقتی به ما گفتند بروید باوند پور - فرمانده تیپ ۲ زرهی - را بگیرید، تا به خود آمدیم، فرار کرد. بالاخره، بین اندیمشک و حسینه به او رسیدیم و گفتیم: «از خود رو پیاده شو!» او خیلی محکم نشسته بود و می گفت: «من پیاده نمی شوم». گفتیم: «پیاده شو». گفت: «شمانی تو ایند مرا بگیر، برای گرفتن من باید دژبان ستاد مشترک ارتش را بفرستید». گفتیم: «بیا پایین». کلت را کشیدم و گفتم: «می کشمت». خلاصه او را گرفتیم.
شمخانی: سرهنگ فرزانه؛ فرمانده لشکر ۹۲ را در خانه اش دستگیر کردند.

درویدیان: حالا می توانیم از بحث بازدارندگی عبور کنیم.
رشید: پرسش بعدی این بود که چه تصویری از جنگ داشتیم؟
درویدیان: تصورتان از جنگ چه بود؟
رشید: واقعاً چه تصویری از جنگ داشتید؟ می گفتید اگر جنگ بشود، چه اتفاقی می افتد و ما چه باید بکنیم؟
شمخانی: در اوایل جنگ هیچ تصویری از آن نداشتیم، تنها دنبال یک خط بودیم.
درویدیان: مقاومت؟

شمخانی: نه، البته، انتهای آن همین مقاومت است، مهم این بود. ما می خواستیم ثابت کنیم که دشمن شکست پذیر است و به هیچ وجه حاضر به تسلیم نبودیم.
رشید: این در وجودمان بود.
شمخانی: البته، تمامی معادلات قدرت و حسابهای ریاضی و جمع ادوات زرهی و هواپیما (نگاه کلاسیک) به ما می گفت که نمی توانیم این کار را بکنیم، اما ما دنبال این بودیم که ثابت کنیم این دشمن آسیب پذیر و شکست پذیر است؛ بنابراین، هر کاری که می کردیم در این زمینه بود.
درویدیان: چگونه به این نتیجه رسیدید که دشمن آسیب پذیر است؟

باشد، اما هرگز هیچ عنصر پیروزی به این فکر نمی کند و وقتی در این ورطه افتاد، تازه به این فکر می افتد، نه هیتلر، نه ناپلئون، نه صدام و نه امریکا در عراق به این موضوع فکر نکردند.
درویدیان: آقای شمخانی، شما در جریان کودتای نوژه، مدتی به ارتش رفتید، آیا در این مدت، از ارتش، تهدید و دیگر مسائل به هیچ درکی نرسیدید؟
شمخانی: در آن زمان، ظواهر احترام گذاری و دیسیپلین نظامی ارتش ما را می گرفت، البته، زمانی که من به ارتش رفتم، در آنجا تحصنی صورت گرفت.

رشید: علیه شما؟
شمخانی: نه، در ارتباط با من نبود. گروهی توده ای یا مارکسیست در لشکر ۹۲ بود، که به دلیل مسائل صنفی تحصن کردند. آن زمان، تازه متوجه شدم که اینها در حال سیاسی شدن هستند. من این را برای ارتش بد می دانستم، می گفتم اگر ارتش این طور باشد، خیلی بد است، اصلاً، نمی تواند مقاومت کند و انگیزه ندارد. در هر حال، از همان زمان، یک مقدار نسبت به این توانمندی تردید کردم.
رشید: این نشان می داد که ارتش سیاسی شده است. من تحصن کارگران و دیپلمه های بی کار را دیده بودم، اما تا آن زمان، تحصن ارتش را ندیده بودم.

درویدیان: هنگامی که شما این صحنه را دیدید، نسبت به ارتش تردید پیدا کردید؟
شمخانی: بله، گفتم ارتشی که این طور آسیب پذیر است و می تواند از درون ذوب شود، مسلماً، قدرت مقاومت ندارد، خلاصه، نسبت به کارکرد و توانمندی ارتش تردید کردم، یعنی فهمیدم که ارتش دو وجه دارد. یک وجه ظاهری، که محکم و وجه عمیق، که آسیب پذیر است. البته،

دز، دو کوهه می شود و این طرفش سردشت است) و آنجا مقاومت کنیم، یعنی به بچه ها می گفتم آماده باشید که وقتی دشمن به سمت دز فول و اندیمشک آمد، به کوهها برویم، اما هنگامی که امام (ره) این جمله را گفتند، مثل اینکه مرا از دو کوهه به طرف کرخه بردند.

درودیان: گفت بیا و به آنجا برو.

رشید: اصلاً، همسین جمله شصت کیلومتر به ماروحیه پیشروی داد، با اعتقادی که ما به امام (ره) داشتیم، این حرف خیلی موثر بود.

شمخانی: اما سطح اطلاعات نظامی ما پایین بود. برای نمونه علی افشاری را بالای پشت بام ساختمان سپاه اهواز گذاشته بودیم که وقتی هواپیما آمد، با تیربار با آن مقابله کند. گمان می کردیم به دلیل آنکه علی افشاری قوی هیکل است، هواپیما را می زند. می دانید که آغاز جنگ با انفجار انبار مهمات لشکر ۹۲ هم زمان بود که تمامی اهواز را با خاک و ترکش پوشاند و وحشت فراوانی ایجاد کرد. در همان زمان، من تمامی پاسداران را در سالن غذاخوری سپاه اهواز جمع کردم و گفتم مدتهاست که می گویم: «یالیتنا کنامعکم» پدران ما هم این را گفتند، اما نتوانستند ثابت کنند که اگر حادثه ای رخ بدهد، آیا واقعاً عامل به این هستند یا نیستند؟ امروز، ما فرصت پیدا کرده ایم چیزی را که اجدادمان گفته اند و پشت به پشت به ما رسیده است، ثابت کنیم و ببینیم که «یالیتنا کنامعکم» حرف است یا عمل؟ ما مقابل عراق می ایستیم و حتماً پیروز می شویم. هر کسی نمی خواهد من چراغها را خاموش می کنم تا بیرون بروم فکر می کنم فیلمش هم هست.

درودیان: من در این مورد با بچه های اهواز صحبت کردم. ... می گفتند: «ما در آن زمان، یاد آن آیه قرآن افتادیم که می گوید در قیامت زمین شخم زده می شود. احساس می کردیم زمین دارد شخم زده می شود و این عراق است که می آید و همه را شخم می زند و ما باید از سمت شرق اهواز به سمت شیراز عقب برویم».

رشید: آقای شمخانی به فضای عاشورا رفته و در کربلا ایستاده که آن حرفها را زده است.

شمخانی: اصلاً، ما خیال می کردیم کار، کار عراق است. تازه دو، سه ساعت بعد فهمیدیم چه اتفاقی افتاده است. البته، مادر اهواز بستر دینی هم داشتیم. حسین پناهی^(۱) و صادق آهنگران کار تبلیغات را بر عهده داشتند.

درودیان: آقای رشید می دانید کدام حسین پناهی را می گوید؟ همین هنرپیشه ای که فوت کرد، ایشان سپاهی بود.

دریابان شمخانی:

صدام تصور می کرد، در صورت حمله به خوزستان زمینه ای مردمی در همراهی با او وجود دارد، اما وقتی آمد و دید با گلوله از او استقبال می کنند، تحلیلش به هم خورد؛ او هرگز فکر نمی کرد در خرمشهر، در محلی که انتظار بیشترین همراهی را دارد با چنین مقاومت شدیدی رو به رو شود

شمخانی: انقلاب، ما را به این نتیجه رساند.

درودیان: کسی مقاله ای نوشت و گفت صدام باید از شکستی که خورده است این درس را بگیرد که «هرگز به یک انقلاب حمله نکند».

شمخانی: امام (ره) فرمایشهای زیادی دارند، اما من هرگز این جمله ایشان را از یاد نمی برم: الخیر فی ما وقع؛ جمله ای که برای ما پیام بسیاری داشت.

رشید: زیرا، شما عرب بودی و خیلی خوب درک می کردی. **شمخانی:** بله، من این را صبر و مقاومت درک کردم.

درودیان: یعنی در این وقایع خیری هست.

شمخانی: بله، فهمیدیم که در این کار خیر است و ایستادیم، هر چند مشکلات زیادی هم داشتیم.

درودیان: آقای رشید، من در ستاد مرکزی یا ستاد مشترک سپاه بودم، عراق که حمله کرد، ساعت ۱۴:۰۰ تازه فهمیدیم که حمله است. همه را جمع کردند و گفتند: «امشب همین جا بمانید». نمی دانم چند شب آنجا ماندیم، اما در همین فاصله که امام (ره) صحبت کرده بود، مادر من زنگ زد، مادرم فردی عامی است، وقتی پشت تلفن گفتم ما نمی توانیم بیاییم، پرسید: «چرا ناراحتی؟» گفتم: «جریان این است». گفت: «مگر نشنیدی امام (ره) گفته اند: دزدی سنگی زده و هیچی نیست». **شمخانی:** گفتند: «دیوانه ای سنگی توی چاه انداخته».

رشید: ما در دز فول بودیم و دشمن تا کرخه رسیده بود و خبر هم داشتیم که نزدیک حمیدیه است. هنگامی که اخبار ساعت ۲۰:۰۰ را گوش دادم، امام این جمله را گفتند: «چنان به صدام سیلی بزنیم که از جایش بلند نشود». ما چند قبضه تفنگ ۱۰۶ داشتیم و من پیش از ساعت ۲۰:۰۰ به این فکر بودم که در شمال دز فول به کوههای دو کوهه و سردشت برویم (غرب رودخانه

(۱) حسین پناهی، بازیگر و هنرپیشه تئاتر و سینما

ایجاد کرد؟

شمخانی: من احساس کردم که واقعاً محکم هستم.

رشید: متوجه شدید که قابل تحمل است.

شمخانی: بله فهمیدم که قابل تحمل است. در ضمن، وقتی می رفتیم و خبر شهادت فردی را به خانواده اش می گفتیم، می گفتند شمخانی خودش برادر شهید است و می پذیرفتند، و گرنه روزهای نخست جرئت نمی کردیم، برویم و به خانواده ای چنین خبری بدهیم؛ زیرا، این خبر بسیار تلخ بود. به هر حال، این سه مرحله محل بحث فراوانی دارد، یعنی از نظر فرهنگی، باید خیلی روی آن کار کرد، این طور نیست که آدم به راحتی، مفهومی را عمومی بکند. سپس، این مفهوم را در شدیدترین مرحله، یعنی در میدان نبرد عملیاتی کند و بعد بیاید و پیامد این عملیات را نیز به خانواده ارائه بدهد، اما در اهواز و کلاً استان خوزستان، به دلیل همین تجربه هایی که داشت، شکل گرفته بود. در آن زمان، اندیشه حاکم در مورد مقاومت و شکست پذیری دشمن، مقابل اندیشه رایج در ارتش بود؛ مفهوم این اندیشه اشکانیان که می گفتند «زمین می دهیم و زمان می گیریم»، این بود که دشمن آسیب پذیر نیست و فعلاً، باید عقب نشینی کرد، حالا اگر زمان هم می گرفتیم، چه استفاده ای می توانستیم از آن بکنیم؟ از آنجا که نقطه اصلی قدرت ما مردم بودند و زمان تأثیر منفی بر مردم می گذاشت و آنها روحیه خود را از دست می دادند؛ زیرا، ما در مرکزیت اختلاف داشتیم؛ موضوعی که اثرات مضاعفی ایجاد می کرد. اصلاً، این مفهوم در آن زمان مفهوم غلطی بود و ما دنبال این بودیم که ثابت کنیم با کمترین امکانات هم می توانیم با عراق بجنگیم؛ بنابراین آمدم و طراحی کردیم. قبلاً هم در مصاحبه ای درباره اعلام جنگ گفتیم. مرحله نخست ما مرحله تثبیت و مرحله بعدی شیخون بود که به منظور آسیب پذیر کردن انجام می شد و بعد مراحل دیگر را ادامه می دادیم تا ثابت کنیم دشمن آسیب پذیر است. در واقع، ما با همه وجود دنبال اثبات این معنا بودیم.

درودیان: خب، در اینجما، معادله ای وجود دارد که پیش از جنگ، یک صورت و پس از آن صورت دیگری دارد. پیش از جنگ، شما قدرت را با نمادهای خودش می بینید و به ارتش متکی هستید. در واقع، گمان می کنید ارتش می تواند در مقابل عراق بایستد. حالا، هر ذهنیتی که هست و خودتان را در حد همان مسائل داخلی و در ذیل این قدرت می بینید، اما هنگامی که جنگ می شود و قدرت دشمن با تمامی نمادهایش در آسمان و زمین ظهور پیدا می کند، این معادله در ذهن شما می شکند و دیگر قدرت را با آن نمادهای ظاهری نمی بینید،

سردار رشید:

آقای درودیان، شما با استناد به

صحبت های آقای شمخانی، گفتید که

موضوع در خوزستان هم سیاسی بوده است،

آیا برای اینکه ما در این باره

نتیجه گیری کنیم،

زود نیست؟

شمخانی: بله او پاسدار بود.

رشید: وی اهل کهکیلویه و بویراحمد و لر بود.

شمخانی: مرحوم پناهی در سپاه اهواز بود. من فکر می کنم که ما نخستین دعای کمیل کشورمان را در اهواز برگزار کردیم؛ زیرا، این هم زمان با رویدادهای قزوین از جمله شورشهای خیابانی، انفجارها و ترورها بود. فکر می کنم این دو نفر برای نخستین بار، کار فرهنگی را به شیوه ای آغاز کردند که مفاهیم دینی بین مردم به زبان آورده شود، یعنی زیارت عاشورا را به صورت عمومی برگزار می کردیم. البته، به صورت محفلی و خانگی هم بود. اما بیشتر اعلام می کردیم که امشب در پارک یا باغ ملی، دعای کمیل، توسل یا زیارت عاشورا است. آنها زمینه ظهور این مفاهیم را در جامعه فراهم کرده بودند. البته، به شکل منضبطی هم عمل می کردیم، یعنی از پیش تصمیم می گرفتیم و بعد این کارها را انجام می دادیم. بدین دلیل، وقتی از عاشورا می گفتیم، چیز غریبی بود.

درودیان: یعنی بسترش قبلاً فراهم شده بود؟

شمخانی: بله نگاه کنید ما سه تا هدف داشتیم:

(۱) اینکه مفاهیم دینی را عمومی کنیم، این یکی از مراحل سخت کار بود،

(۲) این مفاهیم را در ارتباط با سخت ترین و شدیدترین منطقه، یعنی منطقه نبرد، عملیاتی کنیم و

(۳) بتوانیم پیامد عملیاتی کردن مفاهیم دینی، یعنی شهادت را به خانواده ها اعلام کنیم. این کار بسیار سختی بود، هنگامی که پسری از خانواده ای شهید می شد، ما نگران بودیم چگونه به این خانواده اطلاع بدهیم و اگر شهادت اخوی من نبود، هرگز نمی توانستم این کار را بکنم.

درودیان: این موضوع اعتبار و اعتماد به نفسی را برای شما

قبلاً، اعتماد به نفس نداشتید، اما حالا برعکس، اعتماد به نفس دارید. می‌خواهیم بدانیم چه اتفاقی افتاد که این معادله این طور تغییر کرده است؟

شمخانی: نگاه کنید ما تیمی بودیم که در شرایط سختی با هم کار می‌کردیم و یکدیگر را به قیافه و نام می‌شناختیم، یعنی سالاری را پذیرفته بودیم و با هم حرف می‌زدیم. برای نمونه، وقتی من بچه‌ها را در سپاه اهواز جمع می‌کردم، حرف می‌زدم و تحلیل می‌کردم، همه می‌پذیرفتند و کسی نه نمی‌گفت. آنها مرا به عنوان لیدر می‌پذیرفتند و ما هم مرتب تحلیل می‌کردیم.

درودیان: من هم در جریان وقایع بودم. برای آقای رشید هم تعریف کردم. خود شما شاید یادتان نباشد، آقای رشید، زمانی که شهید بهشتی به شهادت رسید، من در ساها بودم، یعنی صبح آمدم که سوار هواپیما بشوم و به جنوب بیایم که رادیو اعلام کرد دکتر بهشتی هم به شهادت رسیده است، صبح که رسیدم، شما همه را در حسینه، اهواز جمع کردید و در حالی که یک پیشانی بند زده بودید، آمدید و سخنرانی کردید، من وقتی آن وضع را دیدم، اعتماد به نفس پیدا کردم، به آقای محمدزاده،^(۱) تلفن کردم و گفتم: «آقای محمدزاده! معادله قدرت در استانها مثل معادله تهران، نیست، اینجا اگر استانداران و مسئولان پای کار باشند، اوضاع تحت کنترل است». آنجا دو چیز به من اعتماد به نفس داد و گرنه خودم را در فرودگاه ساها باخته بودم. یکی این صحنه‌ها و شور و هیجان بود و یکی هم اینکه احساس می‌کردم خداوند برکتی در خون شهید بهشتی و این شهیدان قرار می‌دهد و این خون یک کاری می‌کند، هیچ نشانه‌ای هم نبود، یعنی امکان داشت، معادله برعکس باشد. اتفاقاً، همان روزی که شما در حسینه سخنرانی کردید. بلندگو صحبت امام (ره) را پخش کرد که همه پیش ایشان آمدند، ایشان سخنرانی کردند و مردم گریستند و بعد وضع تغییر کرد، یعنی معادله به همان سرعت عوض شد.

رشید: آقای شمخانی! حالا شما در اهواز بودید. فکر می‌کنید بچه‌ها شهید جهان آرا را چطور نگاه می‌کردند؟ بالاخره پانصد تا از این کادرها هم در سپاه و گوشه و کنار سپاه بودند. اینها در قبل از انقلاب ریشه داشتند، یعنی مثلاً بچه‌ها با نگاه کردن به مهدی و حمید باکری، چه فکری می‌کردند؟ می‌دیدند یک ریشه ده ساله پیش از انقلاب در وجود آنهاست. واقعاً، این بچه‌ها در سپاه به عنوان لیدر و الگو مطرح بودند. الان، شما با صد نفر در ارومیه صحبت کن. از همان دوره، صد تا جمله تاریخی از شهید باکری در ذهنشان هست.

(۱) مسئول پیشین دفتر سیاسی سپاه و عضو شورای فرماندهی سپاه

سردار رشید:

مانگران بودیم و تهدید را احساس می‌کردیم، اما از آنجا که جنگ حادثه بسیار بزرگی است و هرگز آن را لمس نکرده بودیم نمی‌توانستیم فکر کنیم که جنگ روی می‌دهد، اما می‌گفتیم حوادثی اتفاق خواهد افتاد

هر کس آقای شمخانی را دیده صد جمله از اهواز در ذهنش است.

درودیان: من هم همین را می‌گویم، شاید خود ایشان الان آن داستان یادشان نباشد، اما من شاهد بودم، حسینه کاملاً پر بود. فکر می‌کنم ایشان عبارتی را از امام حسین (ع) خواند که بچه‌ها کمی گریستند، خیلی هم حماسی صحبت کردند. یکبار که در مورد شما بحث می‌شد، من به آقای رشید گفتم: من دیده‌ام، اگر میدان باشد و آقای شمخانی برای صحبت حماسی به میدان بیاید، کولاک می‌کند.

رشید: آقای شمخانی باید توی نقش خودش برود، اگر این طور شود، غوغا می‌کند.

درودیان: خب، حالا به بحث مقاومت رسیدیم، معادله مقاومت چه بود؟ مسلماً، این اراده و یقین در شما بود که چه شهید شوید یا نه، به هدف خود می‌رسید، اما تحلیلتان از قدرت عراق، از واکنش ارتش و از مدیریت برای بسیج نیروها چه بود؟

شمخانی: مادر سپاه، محورهای حمیدیه، سوسنگرد، هویزه، خرمشهر، عین خوش و دزفول را می‌شناختیم. می‌گفتم هر کجا که هستیم باید نمادی ارائه بدهیم که عراقیها از این نمادها بترسند.

درودیان: خیلی جالب است، پس پشت آن شبیخونها چنین نظریه‌ای بود.

شمخانی: بله، ما تیمهای آماده‌ای داشتیم، بچه‌های ما به کردستان رفته و در عملیات شهری ورزیده شده بودند، ما اطلاعات داشتیم و با رقابتی که با نیروهای مدنی داشتیم، مرتب دنبال افزایش توان خود بودیم، در خرمشهر و در پاسگاه مرزی سعیدیه، گشت داشتیم و نیروهای عملیاتی را فراهم

دریابان شمخانی:

به نظر من، آن روز در تمام سطوح هیچ کس ادراکی از جنگ نداشت، به یاد دارم دو سه ماه پس از جنگ در سمیناری که سپاه برگزار کرد، من گفتم: صدام با همه عراق و همه اعراب به ایران حمله کرده، در حالیکه من در خوزستان، تنها به کمک سپاه خوزستان مقابل آن ایستاده‌ام، یعنی حتی سپاه تهران هم برای کمک نمی آمد و به طور قطع، در چنین معادله‌ای ما بازنده بودیم

شمخانی: بله، تانک سالم گرفتند: بالاخره، این تیپ ۲۵ الی ۳۰ کیلومتر عقب نشینی کرد. خلاصه، این مسئله به باور ما تبدیل شد. غیور اصلی و گندمکار شهید شدند و ۲۶ نفر دیگر سالم برگشتند. اسکندری هم شهید شد. البته؛ شهید نشد، او وقتی برای به غنیمت گرفتن تانک رفت شهید شد. عراقیها برای نخستین بار، یک تانک را تله گذاری کرده بودند. اسکندری داخل آن رفت و بعد، تانک منفجر شد. آن زمان، تازه فهمیدیم تله گذاری یعنی چه؟ اسکندری درشت هیکل بود و همیشه یک تیربار داشت ما به او اذیتا می گفتیم؛ زیرا، قیافه خیلی خشنی داشت و انسان عدالت خواهی بود. نخستین خانه شهیدی هم که من رفتم، خانه این برادر بسیار مستضعف بود. به هر حال، به این باور رسیدیم: ۱) می توانیم این کار را بکنیم و این هسته قابل تعمیم است. ۲) دیگر مقابل ارتش کم نمی آوریم و از آن به بعد، حرفهایی برای گفتن داریم. بعد، کم کم، اطلاعات عملیاتمان شکل گرفت و فهمیدیم ابزار آتش، خمپاره و آموزش چیست؟ سریع، پادگان پرکان دیلم را به عنوان مرکز ادواتمان راه اندازی کردیم. خود غیور اصلی، فردی را به نام ظهوری آورد که وی را مسئول آن کار گذاشتیم و آموزش را آغاز کردیم. بدین ترتیب، کم کم شکل گرفتیم. در محور دزفول، رشید و در محور آبادان - خرمشهر، جهان آرا و بیشتر موسوی و بعد هم کیانی بودند. کم کم، بچه های دیگر مانند تیم عزیز جعفری یارستمی از مشهد به سوسنگرد آمدند. از بهبهان نیز بقایی و مرتضی صفار رافر ستادند. بقایی در اهواز بود. محورها کم کم شکل گرفت و حسین خرازی و اینها هم در دارخوین و... می آیند.

درو دیان: آیا شما آنجا این ادراک را می کردید که دشمن شکست خورده است؟

کرده بودیم و با آغاز جنگ همه اینها را جمع کردیم، برایشان سخنرانی نمودیم و از آنها دسته ای ترتیب دادیم که به آنها گروه بلالی می گفتند.

درو دیان: بله، آن موقع که ما به اهواز آمدیم، یکی گروه کلاه کج و یکی هم گروه بلالی برایمان خیلی آشنا بود، رشید: تقریباً، نام سرگروهها روی گروه گذاشته می شد.

شمخانی: ما نیروهای اطلاعات را به لجمن می فرستادیم تا اطلاعات بگیرند. تیم عملیاتیمان را هم آماده و پیش از غروب برای آنها سخنرانی می کردیم. خودم هم تاپای کار می رفتم و در بعضی از شبیخونها شرکت می کردم. نخستین شبیخون موفق ما زیر پل حمیدیه بود، پس از آن، برای انجام شبیخون تسلط یافته بودیم. البته، قبلاً نیز شبیخونهای پراکنده ای انجام داده بودیم.

رشید: آقای شمخانی، من رفته ام و این را خوانده ام. درست نمی دانم بعد از ظهر بود یا صبح، وقتی امام (ره) گفتند: «مگر جوانان اهواز مرده اند؟» ۲۸ نفر جمع شدند و گروهی به فرماندهی شهید غیور اصلی تشکیل شد. فکر می کنم جانشینش هم گندمکار بود که شهید شد.

شمخانی: نه جانشینش اول بلالی بود. این ۲۸ نفر ۱۴ تیم دو نفره شدند. اصلاً، هر کس آنها را می دید می پرسید این ۲۸ نفر می خواهند چه بکنند؟! آنها ۱۴ تیم دو نفره بودند که ۱۴ یا ۲۸ قبضه آر.پی.جی. داشتند. بعد می رفتند و در دو کیلومتر آرایش گرفتند و بعد، به تپیی که به سمت حمیدیه آمده بود، حمله کردند. آنها ۵۷ دستگاه زرهی دشمن را منهدم و به غنیمت گرفتند، یعنی حدود ۳۰ دستگاه زرهی دشمن را منهدم کردند و تعدادی را نیز به غنیمت گرفتند.

درو دیان: غنیمت هم می گرفتند؟!

شمخانی: بله

درو دیان: نماد شکست دشمن را چه می دانید؟

رشید: داد و فریادشان.

درو دیان: نه، شما خرمشهر را از دست دادید و در اهواز هم تا نورد و از آن طرف، تادب هردان و تاحمیدیه آمدید.

رشید: اما هنوز نتوانسته بود اهواز و آبادان را بگیرد.

درو دیان: هممین، می خواستم ببینم با چه منطقی تصور می کردید که دشمن شکست خورده است؟

شمخانی: با این منطق که حمیدیه و سوسنگرد را پس گرفتیم. درو دیان: نه، آن را که پس گرفتید، اما آبادان محاصره شد و خرمشهر را از دست دادید، در این شرایط، چرا احساس می کردید که دشمن شکست خورده است؟

شمخانی: همان طور که اعلام شده بود، آن زمان، دشمن دنبال این بود که ظرف یک هفته، به اهواز بیاید و صدام در اهواز با خبرنگاران مصاحبه کند. وقتی این طور نشد، گفتیم دشمن شکست خورده و نتوانسته به اهدافش برسد. بعد هیئتهای صلح به ایران آمدند.

رشید: کار دشمن ناتمام مانده بود، ما سوسنگرد، حمیدیه، اهواز و آبادان را در دست داشتیم. و دشمن به دزفول و اندیمشک هم نرفته بود و فقط هویزه و خرمشهر سقوط کرده بودند.

شمخانی: بعد می بینی که خاکریز زده است.

رشید: بله، بعد دشمن خاکریزی می زد. این نخستین بار بود که دشمن خاکریزی می زد و بعد فهمیدیم که دشمن دیگر نمی تواند جلو بیاید.

شمخانی: شب فیلر می زدند و به دروغ، داد و فریاد می کردند. رشید: آنها هم روی یک هفته حساب کرده بودند و فکر می کردند در کوتاه مدت به هدف خود می رسند، اما یکی دو ماه از جنگ گذشت و دشمن پیشروی ای نداشت. در ضمن، تعدادی از عراقیها پناهنده شدند و ما هم اسیر می گرفتیم و اطلاعاتشان را تخلیه می کردیم. آنها می گفتند: «وضع روحی مان خراب است». برای نمونه، آب نداشتند و از کمبود غذا و خوردن کنسرو و حرف می زدند گرفتن یک پناهنده یا یک اسیر چنان روی روحیه ما تأثیر می گذاشت که تا مدتها تحلیل می کردیم.

درو دیان: یکبار آقای محسن رضایی به عنوان مسئول اطلاعات از ستاد مشترک به جنوب آمده بود. آن زمان، ایشان هنوز فرمانده سپاه نبود. او با شما صحبتی کرده بود و شما به او از همین اطلاعات داده بودید که مثلاً نیروی مارفته، به تانک دست کشیده و رد شده است. وی آمده بود و با هیجان خاصی

می گفت: «ما هم همین احساس را می کردیم که دشمن هیچی نیست و شکست پذیر است». یعنی همین احساسی که شما داشتید به تهران هم منتقل شده بود.

شمخانی: بله، به تهران منتقل شده بود (باخنده).

درو دیان: ما هم هممین خبرهای مربوط به تانک را شنیده بودیم، منتهی از آقا محسن شنیده بودیم.

رشید: ما یک اسیر از روستای صالح داوود، پشت جسر نادری گرفتیم و یک پناهنده هم از توی دشت عباس پیش ما آمد. این پناهنده لیسانس کشاورزی داشت تا چند وقت پیش، هنوز هم در جهاد اهواز بود، به او حیدری می گفتند. وی اهل العمارة و شیعه مقلد امام (ره) بود که او ضاع و احوال لشکر ۱۰ را به ما اطلاع داد و گفت عراقیها کجا هستند و سه شب بعد در دشت عباس به مواضع آنها حمله کردیم و واحد آنها و تجهیزاتشان را منهدم کردیم، ما دوازده کیلومتر پیشروی کردیم. البته، خودش را هم بردیم به او گفتیم: «می آیی؟» گفت: «بله» دشمن یک دستگاه محاسب هدایت صوت داشت که توپخانه های ما را ثبت می کرد و سپس، با توپخانه خود موضع ما را هدف قرار می داد. ما شبانه، همراه با پنجاه نفر به مواضع آنها حمله کردیم. در کل، این اطلاعات خیلی به ما روحیه می داد، برای نمونه، آن فردی که از روستای صالح داوود بود، می گفت: «ما خسته شده ایم، غذا دیر به ما می رسد و از پا افتاده ایم. ما فکر نمی کردیم که جنگ مثلاً یکماه طول بکشد!» وقتی به دشت عباس حمله کردیم، دو نفر را به اسارت گرفتیم که من آنها را بالای پشت بام سپاه بردم. مردم در دزفول تظاهرات کردند؛ بنابراین، گفتیم آنها با بلندگو برای مردم حرف بزنند و گفتند: «ما داغونیم، اشتباه کردیم و شکست می خوریم».

شمخانی: علی افشاری هم که ستاد اسرار را به راه انداخته بود، باز جویی از اسیران را آغاز کرد و نتیجه بازجوییها را به ما می داد. کم کم، می فهمیدیم جریان چیست و چطور می شود اطلاعات جمع آوری کرد و بدین ترتیب، به تدریج سازمان یافتیم. در مورد عقب نشینی عراق شایعه بالا گرفت که عراق در حال عقب نشینی است، فلان جا آب جلویش را گرفته و فلان جا دارند اسیر می شوند. شایعه ها به حدی بود که یکبار در جنگل گمبوعه من، پدر و عمویم سه نفری با علی افشاری به عراقیها حمله کردیم. علی افشاری با تیربار بود، یعنی تا این حد دشمن را ضعیف می دیدیم، بعد یک مرتبه با بالگرد به ما حمله کردند و ما بالای درختها رفتیم، آنها درخت را می زدند، اما بالاخره، هر چهار نفرمان جان سالم به در بردیم و فرار کردیم، علی افشاری همیشه تیربار داشت و با لباس و بوتین بود، اما وسط راه لباسهایش را در آورد. در واقع، ما

نمی ترسیدیم، یعنی واقعاً، الان که فکر می‌کنم، اصلاً مقوله‌ای به نام ترس به ذهنمان خطور نمی‌کرد.

رشید: البته، آماده رفتن هم بودیم، واقعاً به ماندن فکر نمی‌کردیم. بیشتر بچه‌ها ازدواج نکرده بودند، حدود ده سال در بحران و به صورت مخفی زندگی می‌کردیم. آمادگی بچه‌ها برای شهادت زیاد بود و همه آماده شهادت بودیم.

درو دیان: حالا از این موضوع می‌توان چند نتیجه گرفت، در نتیجه مقاومت در ما قدرتی ظهور کرده بود که با توضیحاتی که شما دادید پیش از جنگ قابل ظهور نبود؛ زیرا، با جنگ ظهور کرد، یعنی شما اطلاعات را با جنگ یاد گرفتید.

شمخانی: نه، پیش از جنگ هم به هر حال، به پیروزیهای رسیده بودیم، نخست، اینکه انقلاب کرده بودیم.

درو دیان: اما این ظهور عاملی برای بازدارندگی نبود، یعنی باید این جنگ می‌شد تا این قابلیت‌ها ظهور یابد و دیگر اینکه،

دربابان شمخانی:

روزهای آغازین جنگ، اطلاعات نظامی ما

بسیار کم بود، البته،

با آر.پی.جی، کمین و شبیخون آشنا بودیم

و مهمتر از همه شجاعت داشتیم

و اصلاً نمی‌ترسیدیم

نفهمیدن جنگ و ناتوانی ملی برای بازدارندگی از ایجاد بازدارندگی جلوگیری می‌کرد و از طرفی، فهمیدن ماهیت و هدف جنگ به مقاومت منتهی شد. اینها معادلاتی بود که اصلاً، برای خود ما و عراق قابل درک نبود. بازدارندگی بر اساس فهم تهدید و قدرت است، ما نمی‌توانستیم تهدید و تبدیل آن را به جنگ و قدرت ظهور یافته‌اشی از جنگ را بفهمیم، یعنی از هر دو، درک ناقصی داشتیم. نه امکان وقوع جنگ را می‌دادیم، نه درکی از قدرت خودمان داشتیم، اصلاً، قدرت ما قابل ظهور نبود که آن را بفهمیم و درک کنیم؛ بنابراین، بازدارندگی دست یافتنی نبود.

شمخانی: البته، رقابت موجود در بین خودمان نیز محرکمان بود. ما دنبال اثبات هویت خود بودیم در جنگ دشمن، رقیب و مخالف داشتیم و به دنبال اثبات هویت هم بودیم، تا نشان

دهیم برای مقابله با عراق راه دیگری داریم و راه ما، راه موفقی است. این موضوع در داخل کشور هم امتداد داشت، یعنی ما از هویت انقلاب دفاع می‌کردیم، ما نمایندگان انقلاب بودیم و حتماً باید چیزی را ثابت می‌کردیم؛ بنابراین، رقابت بین نیروهای خودی هم عاملی بود که می‌توانست این قدرت را بروز بدهد.

درو دیان: آقای رشید! حالا می‌خواهیم نقطه‌ای بین مقاومت و دوران پیش از آن پیدا کنیم تا دلیل عدم ایجاد بازدارندگی را بیابیم؛ زیرا در بحثهایی که داشتیم، بدین نتیجه رسیدیم که آن مقاومت به استراتژی آزادسازی و کل جنگ؛ انبساط پیدا کرد. بنابراین، اگر ما مقاومت و منطقش را درک کنیم، کل جنگ و تحولاتش را درک کرده ایم، یعنی به نوعی پیوستگی قائل هستیم، حالا اجمالاً این است، تفصیلش را هم باید بنشینیم و تبیین کنیم، اما ما همیشه به این دوگانگی دچاریم و می‌گوییم ما چنین قدرتی را داشتیم که دشمن را شکست بدهیم، دشمن این را نفهمید و حمله کرد. خود ما نیز این را نفهمیدیم تا بر اساس آن عراق را به بازدارندگی برسانیم، یعنی همیشه این را گسست می‌دهیم، می‌دانیم چیزی داشته ایم که جواب داده است، اما دشمن نفهمیده و خود ما هم نفهمیده ایم. شما نقطه‌ای اتصال اینها را بفرمایید، این چیزی که با جنگ ظهور کرد، نقطه‌ای اتصالش با پیش از جنگ چه بود؟ یعنی شما چطور می‌گویید این زمینه آن شد؟ آیا این زمینه آن شد و آن زمینه این شد؟ در مورد ارتش هم همین طور است. انصافاً، تمامی کارشناسان ارتش آن چیزی را که اتفاق افتاد، نمی‌دیدند. امام (ره) هم به این نکته اشاره کردند. مقاومت‌های پراکنده‌ای هم در ارتش بود، دشمن نیز ارتش ما را شناخت.

شمخانی: در ژاندارمری نیز این مقاومت بود، برای نمونه، به یاد دارم که پایگاه سعیدیه فرماندهی داشت که واقعاً آدم توانایی بود.

درو دیان: خب، این با اطلاعات دشمن منطبق نبود. خرمشهر که آزاد شد، سر پلیس راه رفتیم، بهروز مرادی، دو سه ساعت مراد کل خرمشهر چرخاند و تمام نقاط شهر را که شهید داده بودیم، نشان داد. او می‌گفت: «یک ۱۰۶ اینجا جلوی پلیس راه بود و ما دورش ایستاده بودیم، این خدمه ۱۰۶ آنقدر شلیک کرد که قبضه یک لحظه داغ شد، او می‌خواست لوله را باز کند، اما چیزی پیدا نکرد. سپس، دست برد تالوله را باز کند که پوست دستهایش کنده شد». آنها چنین روحیه و شجاعتی داشتند، یعنی می‌خواهم بگویم این در تمامی رده‌ها وجود داشت و در مورد ارتش نیز پیش بینی نشده بود.

شمخانی: نه، اینجا دو بحث وجود دارد. یکی بحث مقاومت

قدرت تبدیل کند، پیش از آن نیز وجود داشت، اما پراکنده بود. **درو دیان:** خب، آن چه بوده است؟ نقطه اتصال آنها چیست؟ **شمخانی:** همان قدرتی که انقلاب را ایجاد نمود؛ با شور شهای داخلی، انقلاب فرهنگی در دانشگاهها و ستاد گروهکها مقابله کرد در انتخابات باعث حذف بنی صدر شد و منافقین خلق را وادار به فرار کرد.

درو دیان: پس این قدرت، قدرت واحدی است که قابلیت‌های متعددی دارد. در برابر انقلاب یک صورت و در برابر امنیت و تهدید، صورت دیگری از خود نشان می‌دهد.

رشید: و امام (ره) آن را می‌دیدند. ایشان از این امر شناخت داشتند که آن حرفها را در مقابل صدام می‌زدند در حالی که برای ما تردید ایجاد می‌شد که ایشان چه می‌گویند.

شمخانی: امام (ره) مقاومت مردم و این قدرتها را می‌دیدند. **درو دیان:** عالی بود. آقای رشید! شما برای جمع بندی

سردار رشید:

در آغاز جنگ، کسی تصویری را که اکنون ما از

بسیج داریم، نداشت؛ در واقع این تصور

نظامی و دفاعی که وقتی بسیج با نیروی

مسلح چفت شود، چقدر کارساز است،

وجود نداشت، در آن زمان در تشکیل بسیج

دوگانگی بود؛ بنابراین،

بسیج سازماندهی نشد

نکته ای ندارید؟ ... ما می‌توانیم این بحث را به بحثهای کنونی مان پیوند دهیم.

رشید: در حال حاضر، ما روی مقاومت خیلی عمیق شدیم، یعنی باز هم مفهوم مقاومت برای ما روشن تر شد.

درو دیان: آقای شمخانی! اگر بتوانیم این نظر را اثبات کنیم، به نظر من، هنوز باید بین این قدرتی که با جنگ ظهور کرد با قدرتی که ...

رشید: شما می‌گویید این مباحث برای آینده مفید است، یعنی اگر ما شناخت خوبی روی گذشته داشته باشیم، می‌توانیم تصمیمات درستی برای آینده بگیریم.

درو دیان: امروز هم می‌توانیم. این نکته مهمی است، اگر به دشمن در اوج آمدنش ضربه ای بزنیم، بسیار مؤثرتر است، در این شرایط، یک ضربه کوچک اثرش صد برابر بیشتر از هر

به مفهوم ساختار و سازمان و دیگری بحث مقاومت به مفهوم مقاومت پراکنده ناشی از سلیقه‌ها و باورهای شخصی است.

درو دیان: خب، همین قابل پیش بینی بود؟!

شمخانی: ارتش به شکل ساختار و سازمان، دستور عقب نشینی می‌داد و مثلاً می‌گفت فلان قرارگاه را به مسجد سلیمان ببرید.

درو دیان: مقاومتی که با آغاز جنگ صورت گرفت پیش از آن نه برای ما و نه برای عراق قابل پیش بینی نبود.

شمخانی: چرا، همانطور که ارتش به انقلاب پیوست و بخشهایی از آن نقش خیلی مؤثری را ایفا کرد، همان بخشها در جنگ نیز حضور داشتند.

رشید: حالا ما نمی‌خواهیم مقاومت را تفکیک کنیم، دنبال پاسخ همان پرسش باشید که نقطه اتصال این مقاومت با پیش از انقلاب چه بود؟

درو دیان: می‌دانید چرا می‌خواهم این را بگویم؟ زیرا امروز ما یک تهدید داریم و امکان دارد همین اتفاق دوباره بر ایمان رخ دهد، یعنی امروز، قابلیت‌هایی داریم که آنها را نمی‌بینیم و بر اساس ندیدن آنها، روی مسائل اساسی مان تصمیم‌هایی می‌گیریم که شاید اشتباه باشد یا برعکس احتمال دارد اساس تواناییهای فعلی مان آن تصمیمی بگیریم که اشتباه باشد و بعد که حادثه ای اتفاق افتاد، تازه دنبال آن باشیم که کجا اشتباه کرده ایم؟ چه شکافی بوده؟ چه چیزی نبوده است که فکر کرده ایم بوده است و چه چیزی بوده که فکر کرده ایم نبوده است؟ من در مورد جنگ به این نتیجه رسیدم که باز دارندگی امکان پذیر نبوده است. خب، شکاف همیشه این است، اگر بگوییم ما توانایی ایجاد باز دارندگی را نداشتیم، بدان دلیل بود که قدرتش را نداشتیم و نتوانستیم آن قدرت را سازماندهی کنیم، استدلال درستی نیست؛ زیرا، با وقوع جنگ اتفاقاتی افتاد که نشان می‌دهد ما قدرت لازم را داشته ایم. دلیلش هم این است که ما عراق را شکست دادیم، حالا این چه بوده است که ما ندیده ایم؟

شمخانی: این فقط حادثه است که این قدرت را شکل می‌دهد.

درو دیان: باشد، حادثه شکل می‌دهد، اما شما این قدرت را داشته اید و بعد حادثه آن را شکل داده است، شما این بازو را داری و وقتی وزنه می‌زنی، قوی می‌شود، اگر این بازو را نداشته باشی تا ابد هم وزنه بزنی، قوی نخواهی شد.

شمخانی: در سطح کشور مجموعه تواناییهای پراکنده ای وجود داشت که فقط موضوع تهدید و مقابله با تهدید با مفهوم می‌که شما اشاره کردید، می‌توانست آنها را جمع و به

دریابان شمخانی:

من آن زمان می گفتم، سپاه در هر میدانی که قرار می گیرد آن میدان برایش کیسه بوکس می شود تا در میدان بالاتری قرار بگیرد و بارها بر این موضوع تأکید نمودم که آموزش سپاه پادگانی نیست، بلکه آموزش میدانی است و در هر میدان خود را برای میدانی آموزش می دهد

زمان دیگری است، یعنی وقتی ماشین جنگی دشمن در حال آمدن است و غیور اصلی به آن حمله می کند، اثر آن شاید صد برابر بیشتر زمانی باشد که دشمن بیاید، در منطقه ای مستقر شود و شما کل آن تیپ را منهدم کنید، یعنی اثر انهدام این پنجاه دستگاه تانک در اینجا به اندازه پانصد دستگاه است؛ بنابراین، اگر روزی امریکا یا کشور دیگری به ما حمله کند، باید در اوج او را بزنیم؛ زیرا این کار از نظر روحی، موازنه را به سود ما و به زیان آنها تغییر می دهد، یعنی می توانیم از معادله مقاومت مؤلفه های استراتژیک دفاعی برای امروز استخراج کنیم.

شمخانی: شرایطمان خیلی فرق می کند.

درودیان: خوب، باید درباره همین بحث کنیم. اگر پیش از انقلاب می گفتند جنگ خواهد شد، شاید شما به همین باور می رسیدید؛ زیرا، از نظر جامعه شناختی، در شرایط عادی نباید روی جوامع قضاوتی بکنیم که ویژه شرایط بحران است. فرض کنید شما سوار یک اتوبوس می شوید تا به اصفهان بروید، هنگام سوار شدن هیچ کس به دیگران سلام نمی کند، اما وقتی اتوبوس پنجر شد یا تصادف کرد. وضعیت تغییر می کند، یکی می گوید: «آقایا کنار من». دیگری می گوید: «آقا بیا... پس چه شد؟ اینها که همان افرادی بودند که هنگام سوار شدن به یکدیگر سلام نکردند! خوب چه اتفاقی افتاده است؟! جامعه شناسان می گویند ماهیت آدمها تحت تأثیر شرایط است، ماهیت جوامع هم همین وضعیت را دارد؛ بنابراین، نباید چنین قضاوتی کرد.

شمخانی: البته، ما یک سیریش اعتماد هم داشتیم. امام (ره)، دفتر انقلاب را به هر شکل که می خواستند ورق بزنند، اینها سریع در کنار هم قرار می گرفتند، این چسبندگی به شدت

ژله ای شده بود، دوم اینکه وقتی ایشان می خواستند صفحات این کتاب را کنار هم قرار دهند، می دانستند که این کتاب باید ۱۵۰ صفحه باشد، اما الان، ما نمی دانیم این کتاب باید چند صفحه باشد؟

درودیان: برای اینکه شما فوتبالیستی هستی که دیگر در تیم و در زمین نیستی، یعنی رفته ای و در خانه خوابیده ای. اگر دوباره تیم تشکیل بدهی و به زمین بیایی، امکان دارد، همان اتفاق بیفتد، نباید این قدر ناامید باشیم.

شمخانی: نه، ناامید نیستیم، اما این عمومی نیست، نگاه کنید، مثلاً بسیاری در طول جنگ اصرار داشتند که بگویند ما امام زمان (عج) را دیدیم. یا کسی را با شمشیر دیدیم من همواره، با این خوابها مقابله می کردم. اینها مشکل شخصیتی داشتند. من می گفتم امام زمان (عج) این نیست که این طور می بینید، همین که موسوی، راننده تاکسی با آن ویژگیهای پیش از انقلابش اسیر می شود و عکس امام (ره) را در مقابلش قرار می دهند و می گویند تف کن! توی صورت افسر عراقی تف می کند، این تأثیر امام زمان (عج) و امداد غیبی است.

درودیان: این اراده ای که ظهور می کند، همان ولایت است، نه اینکه بگویند امام زمان (عج) را دیده ایم.

رشید: امداد غیبی را حضرت امیر المؤمنین (ع) هم ندیده است، یعنی در جنگ بدر که قرآن می گوید ما سه هزار فرشته را برای شما فرستادیم، فقط پیغمبر (ص) آگاه بودند، می گویند امیر المؤمنین (ع) وقتی برای آوردن آب رفتند دیر آمدند. حضرت به او گفتند: «چرا دیر کردی؟» فرمودند: «سه بار وزش باد مرا به زمین زد و من شگفت زده شدم بعد چند دقیقه نشستم تا وزش باد قطع شد». بنابراین، خود امیر المؤمنین (ع) نیز امدادهای غیبی را نمی دیده است، حال اینجا هر کسی به دروغ می گفت من چیزی دیدم.